

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجَلْ قَرْجَهُمْ



هدیه‌های آسمان

تعلیم و تربیت اسلامی



چهارم دبستان





**وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی**

نام کتاب:

هدایه‌های آسمان (تعلیم و تربیت اسلامی) – چهارم دبستان - ۴۰۲

پدیدآورنده:

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:

شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:

فریال آمار، محمدمهدي اعتمادي، طبيه حمزه‌بيگي، سيدمحمددليري، الله ستوده، ياسين شکرانی، عبدالکريم صالحی، سيدسجاد طباطبائی نژاد، حسن فلاخ مردم قربانی، محمد بنوشل آراني و رضا ناباني (اعضای شورای برنامه‌ریزی)
مرتضی دانشمند، ياسین شکرانی، عبدالکريم صالحی و سیدمحمد مهاجرانی (اعضای گروه تألیف) - محمد دانشگر (ويراستا)

مدیریت آماده‌سازی هدی:

شناسه افزوده آماده‌سازی:

احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - جواد صفری (مدیر هنری، طراح جلد)-
محتبی زند (طراح گرافیک) - الله بعقوبی نبا (صفحه آرا) - عاطفه فتوحی، بهرام ارجمندیان (تصویرگر) - زهرا ايمان نصر، فرشته ارجمند، نوشین مقصوم دوست، سپیده مالک‌آزادی، مریم دهقان‌زاده و اattle زاده (امور آماده‌سازی)

نشانی سازمان:

تهران: خیابان ابراهیش شهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)
تلفن: ۰۲۱-۹۸۸۳۱۶۱، ۰۲۶۶، دورنگار، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۲۳۵۹

ناشر:

شرکت افست: تهران - کیلومتر ۱۴ جاده‌ی آبعلی، بلاک ۸، تلفن: ۰۲۱-۷۷۳۳۹.۹۳
دورنگار: ۰۲۱-۷۷۳۳۹.۹۷؛ ۰۲۱-۴۹۷۹-۱۱۵۵

چاپخانه:

سال انتشار و نوبت چاپ:

۱۴۰۲

برای دریافت فایل pdf کتاب‌های درسی به پایگاه کتاب‌های درسی به نشانی www.chap.sch.ir و برای خرید کتاب‌های درسی به سامانه‌ی فروش و توزیع مواد آموزشی به نشانی www.irtextbook.com با www.irtextbook.ir مراجعه نمایید.

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپ و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های محاجی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس برداری، نقاشی، تهیه‌ی فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

ISBN 978-964-05-2429-9

۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۴۲۹-۹





کودکان دبستانی عزیزان من هستند.

امام خمینی (قُدِّس سِرَّه)



فهرست

۸	دانهای که نمی‌خواست بروید!	درس اول
۱۴	کودکی بر آب	درس دوم
۲۲	ما به مسجد می‌رویم	درس سوم
۳۲	یک نماز و ده رکوع!	درس چهارم
۴۰	سخنی که سه بار تکرار شد!	درس پنجم
۴۵	حرمی با دو گنبد	درس ششم
۵۰	نماز در کوهستان	درس هفتم
۵۶	دیدار دوست	درس هشتم
۶۴	کودک شجاع	درس نهم
۶۹	روشن‌ترین شب	درس دهم



۷۶	درس یازدهم
۸۲	روزی برای تمام بچه‌ها	درس دوازدهم
۸۸	حاله نرگس	درس سیزدهم
۹۳	اولین بانوی مسلمان	درس چهاردهم
۹۷	یک ماجرای زیبا	درس پانزدهم
۱۰۴	اسب طلایی	درس شانزدهم
۱۰۹	آقای بهاری، خانم بهاری	درس هفدهم
۱۱۵	چشمان همیشه باز	درس هجدهم
۱۲۲	خداجون از تو ممنونم	درس نوزدهم

همکار گرامی، آموزگار عزیز

با اهدای سلام و آرزوی توفيق و سلامت شما همکار محترم، به منظور پیشبرد بهتر فرایند یاددهی - یادگیری در آموزش این کتاب، توجه به چند نکته لازم است:

۱. تدریس برخی دروس می‌تواند پیمانه‌ای صورت گیرد؛ یعنی با توجه به مناسبات‌های گوناگون و یا در صورت احساس نیاز، آموزگار می‌تواند برخی دروس را خارج از ترتیب موجود تدریس کند.

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره شیوه‌ها و ابزارهای ارزشیابی توصیفی در درس هدیه‌های آسمان به کتاب راهنمای معلم مراجعه کنید.

۳. به منظور تحقق اهداف دروس، آیات و احادیث بسیاری به کار گرفته شده است تا دانش‌آموزان به تدریج دریابند که دین را باید از منابع معتبر آن (کلام خدا و معصومان) دریافت کنند که از هر خطأ و اشتباه به دور نمایند.

۴. مراجعه به راهنمای معلم برای تدریس این کتاب ضروری است. در برخی دروس بر «مراجعةه به راهنمای معلم» در پاورپوینت تأکید شده است؛ این نشان می‌دهد بخشی از محتوای آموزشی در کتاب راهنمای معلم قرارداده شده است و بدون مراجعه به آن، فرایند آموزش تکمیل نخواهد شد.

۵. با توجه به اینکه تصاویر در تثبیت اهداف درس نقش مهمی دارند، همکاران محترم در آموزش مفاهیم دروس از شیوه‌ی تصویرخوانی نیز استفاده کنند.

۶. توجه به حیطه‌ی عاطفی در کنار حیطه‌ی دانشی در دروس از اهمیت بسیاری برخوردار است. فعالیت‌هایی چون ایستگاه خلاقیت، بین و بگو، همخوانی کنیم و دعا کنیم، بیشتر با این هدف در دروس قرارداده شده است.

۷. برای آگاهی شما همکاران محترم، حوزه موضوعی دروس در صفحه فهرست و نیز ابتدای هر درس به وسیله رنگ‌ها از یکدیگر مجزا شده است:

● خداشناسی ● پیامبری ● امامت ● جهان و آخرت ● آداب و اخلاق اسلامی
● احکام ● مراسم اسلامی ● شخصیت‌های دینی

۸. محتوای آموزشی دروس هدیه‌های آسمان از اجزایی تشکیل شده است که به صورت خلاصه به آنها اشاره می‌شود. تفصیل مطالب در راهنمای معلم آمده است.

عنوان درس: عنوان، مستقیم و غیرمستقیم، گویای چکیده و محتوای اصلی درس است و با ایجاد حسّ کنگاره‌ی در دانش‌آموزان، انگیزه‌ی یادگیری را در آنها تقویت می‌کند.

متن درس: شامل بخشی از مفاهیم و اهداف اصلی درس است.

علاوه بر این دو بخش، که مفاهیم درس را مطرح می‌کنند، فعالیت‌های گوناگونی متناسب با هر درس پیش‌بینی شده است که با مشارکت دانش‌آموزان انجام می‌شود. انتظار می‌رود همه‌ی دانش‌آموزان در بخش‌های گوناگون درس مشارکت کنند و اگر دانش‌آموزی نتوانست

در یک بخش فعالیت و مشارکت مؤثّری داشته باشد، در بخش دیگر به او توجه شود.
عنوان و شرح فعالیت‌های که در کتاب طراحی شده از این قرار است:

عنوان فعالیت	شرح فعالیت
برایم بگو	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری درس
ایستگاه فکر	برقراری ارتباط بین مفاهیم ارائه شده و دستیابی به یافته‌های جدید
تدبر کنیم	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مفاهیم درس در قالب آیات و احادیث کوتاه
بررسی کنید	ثبتیت، توسعه و تعمیم مفاهیم بر اساس مرور اطلاعات
کامل کنید	تمکیل و تثبیت اهداف بر اساس دریافت رابطه‌ی مفاهیم
ایستگاه خلاقیت	ثبتیت و تعمیق مطالب آموزش داده شده در قالب اجرای نمایش، خط خوش و نقاشی
گفت‌وگو کنید	ثبتیت مفاهیم درس از طریق ارائه‌ی نظرات و تجربه‌ها در گروه و مشارکت در جمع‌بندی
بین و بگو	تعمیق مفاهیم درس با پاسخ به پرسش‌های مطرح شده از طریق تصویرخوانی
بگرد و پیدا کن	ثبتیت و تعمیق مطالب آموزش داده شده با فعالیت عینی و ملموس
همخوانی کنیم	ثبتیت مفاهیم درس از طریق خواندن شعر به صورت گروهی با آهنگ و لحن مناسب
تمرین کنید	ثبتیت مفاهیم درس و تعمیق یادگیری با کسب مهارت عملی احکام آموزش داده شده
به کار بیندیم	ثبتیت، توسعه و تعمیم مفاهیم بر اساس کاریست آموخته‌ها در موقعیت جدید
دعا کنیم	ثبتیت و تعمیق مطالب آموزش داده شده با راز و نیاز یا بیان درخواست و احساسات
با خانواده	گسترش یادگیری و تقویت نگرش دانش‌آموز به مفاهیم دینی برای روز رفتار دینی از طریق جست‌وجوی مصدقه‌های تازه از مفاهیم با کمک و همفکری اعضا خانواده

پایگاه اینترنتی گروه قرآن و معارف اسلامی با قرار دادن اخبار، بخش‌نامه‌ها، محتوای کمک‌آموزشی، کتاب‌های راهنمای معلم و... در خدمت شما آموزگاران گرامی است:
hm-dept.talif.sch.ir



همچنین می‌توانید با نصب برنامه QR-code خوان، روی تلفن همراه و اسکن این تصویر، مستقیماً به محتوای کمک آموزشی و راهنمای تدریس این کتاب در سامانه رشد، دسترسی پیدا کنید.

دانه‌ای که نمی‌خواست بروید!



ناراحت و نگران در زیر خاک نشسته بود؛ دلش نمی‌خواست جوانه بزند! دانه‌ها کم‌کم سرshan را از خاک بیرون می‌آوردن اما این دانه از رویدن می‌ترسید! درخت هلوی در نزدیکی او بود.

یکی از ریشه‌های این درخت، که خیلی به دانه نزدیک بود، به او گفت:
 «دانه جان! چرا جوانه نمی‌زنی؟ چرا از خاک بیرون نمی‌روی؟»
 دانه گفت: «همین‌جا که هستم خیلی خوب است!
 از کجا معلوم؟ شاید همین که سرم را از خاک بیرون ببرم،
 بی‌آب و غذا و گرسنه بمانم.»

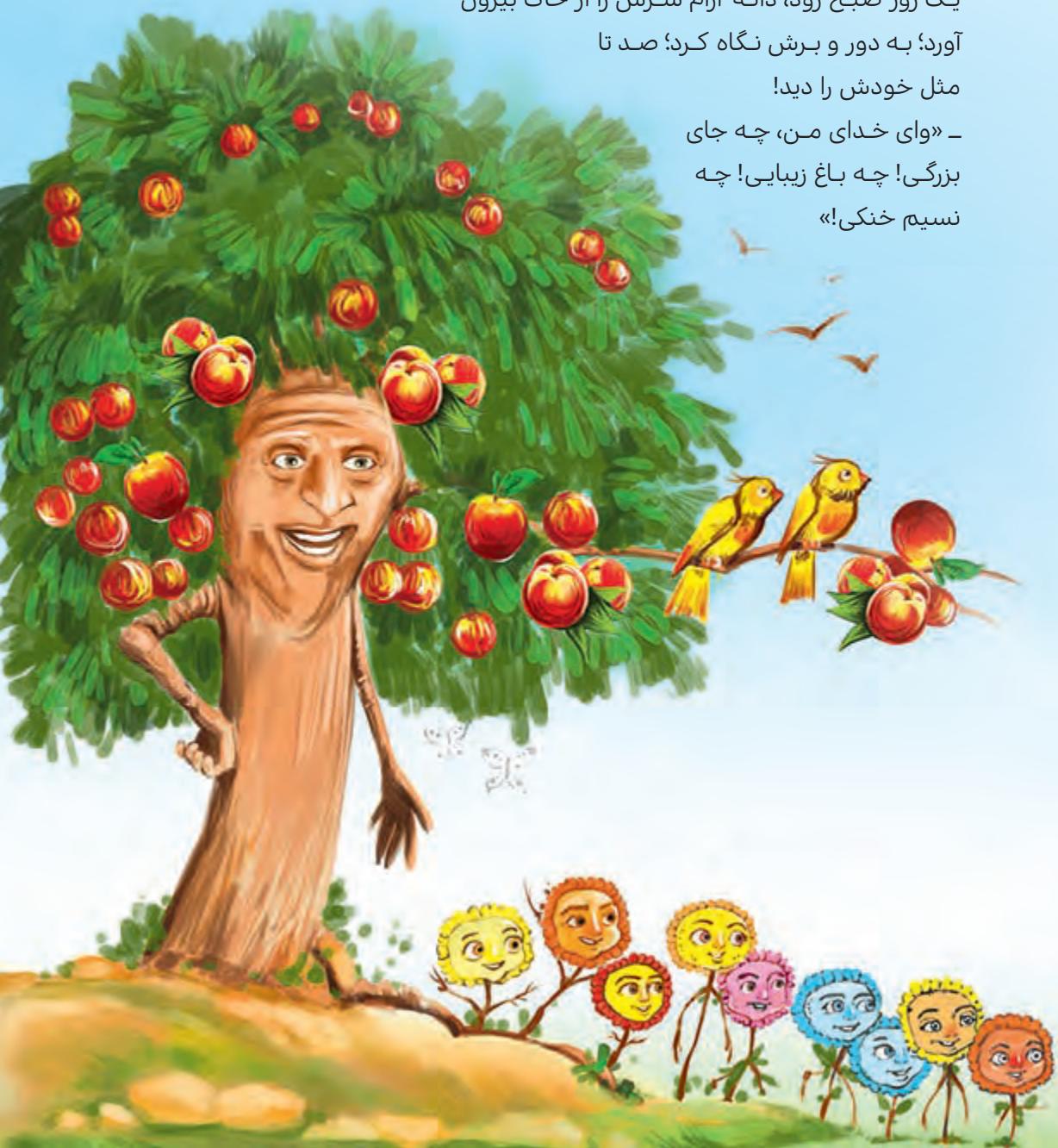
— «دوست عزیزم، چه فکرهای عجیبی می‌کنی؟
 ببین! یک درخت هلوی خیلی بزرگ در چند قدمی
 توست. این درخت روزی فقط یک دانه‌ی کوچک بود؛
 درست مثل تو.

بعد جوانه زد و کم‌کم از خاک بیرون آمد. همین که بیرون رسید، دید که همه چیز برای رشدش آماده شده است؛ نور، گرما، آب و هوا.

و حالا درختی بزرگ و زیبا شده است با شاخه‌هایی پر از برگ و هلهایی درشت و خوش‌رنگ و شیرین.»
 کم‌کم ترسی دانه ریخت و دلش گرم شد و جوانه زد.



یک روز صبح زود، دانه آرام سرشن را از خاک بیرون
آورد؛ به دور و برش نگاه کرد؛ صد تا
مثل خودش را دید!
— «وای خدای من، چه جای
بزرگی! چه باغ زیبایی! چه
نسیم خنکی!»



در همین لحظه پروانه‌ای دور او چرخید؛ کنارش نشست و به او لبخند زد و گفت:
«سلام گیاه کوچولو! توّلد مبارک! به جمع ما خوش آمدی!»
گیاه کوچولو هم خندید.
— «سلام دوست عزیز!»

پروانه گفت: «باغ ما خیلی زیبا و بزرگ است؛ پر از گل، گیاه، پروانه و پرنده است.
در این باغ هر چه نیاز داشته باشیم برای ما آفریده شده است.»
پروانه با بال‌های لطیفش، گیاه کوچولو را نوازش کرد و ادامه داد:
«خورشید گرمت می‌کند. چشم‌م به تو آب می‌دهد. خاک به تو غذا می‌دهد. نسیم
خُنگت می‌کند و بلبل‌ها برایت شعر می‌خوانند. اینجا خیلی زیبات!»
گیاه کوچولو با چشم‌های درخشان به آسمان آبی نگاه کرد؛ خیلی خوشحال بود؛
پایش در دل زمین بود و سرش رو به خورشید.
با خودش گفت: «چه خوب شد که سر از خاک بیرون آوردم! چه دنیای قشنگی! چه
زندگی زیبایی!»

برایم بگو

دانه برای رشد به چه چیزهایی نیاز دارد؟

بررسی کنید

در کتاب علوم سال گذشته خواندیم که بدن انسان برای رشد به چهار گروه مواد
غذایی نیاز دارد.
خداوند نیازهای نوزاد را به این چهار گروه مواد غذایی چگونه برطرف می‌کند؟



ایستگاه فکر

این جانواران را در نظر بگیرید.



خداآوند برای برطرف کردن هر یک از نیازهای آنها چه راههایی قرار داده است؟

پوشش	حرکت	غذا	محل زندگی	نیازها	نام جانور
.....
.....
.....
.....

بیین و بگو

به این تصاویر دقّت کنید. هریک، کدام نیازهای ما را برطرف می‌کنند؟



راستی اگر همه‌ی دندان‌های ما به یک شکل بودن، چه اتفاقی می‌افتد؟

تدبّر کنیم

أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

خداوند بر هر چیز تواناست و علم او به همه چیز احاطه دارد.

سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۲

میان این آیه و برطرف شدن نیازهای ما چه ارتباطی هست؟

پروردگارا!

ای امید همہی روزها و شب های من ...

من می دانم که تو همیشه با منی؛

و مر از نالمیدی، از ترس و از بدی ها در امان می داری.

من امیدوارم؛

زیرا تو ای خدای مربان نگه دار و پشتیبان منی؛

دانای راز های منی و از آن دیش هر کس باخبری.

توبه من نیروی شنوایی بخشیدی تا بشنوم؛

و دیدگانی بخشیدی که راه را از چاه باز شناسم؛

و اعضایی هماهنگ با یکدیگر و در نهایت زیبایی.

این شگفتی ها، ای خدای بزرگ همواره مرا دعوت می کنند ...

به تفکر، به پرستش و به نیایش ...

رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا

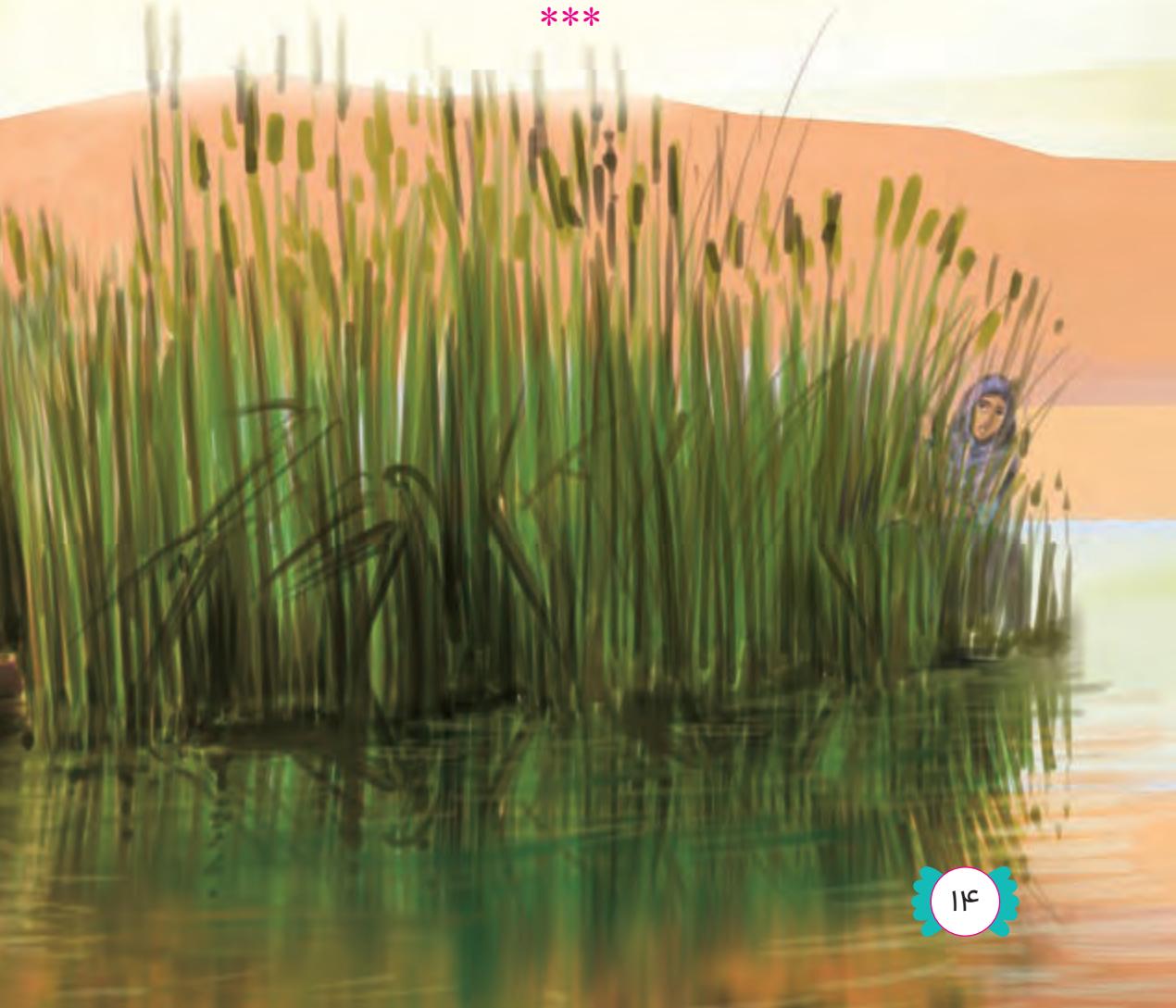
پروردگارا! تنها بر توانایی تو تکیه می کنیم

سوره‌ی ممتحنه، آیه‌ی ۱۴

درس دوم

کودکی بر آب

سرازیمه از خواب پرید؛ خواب آشفته‌ای دیده بود!
نگران و خشمگین دستور داد تعبیرکنندگان خواب را حاضر کنند؛ خواب خود را برای
آنها تعریف کرد. آنها با ترسن گفتند:
«به زودی در این سرزمین پسری به دنیا می‌آید که حکومت شما را به خطر می‌اندازد!»
فریاد فرعون در کاخ پیچید:
«از امروز هر نوزاد پسری که به دنیا آمد، فوراً او را از بین ببرید!»



مادر با مهریانی کودکش را در آغوش فشرد؛ برای آخرین بار او را شیر داد و به صورتشن چشم دوخت. دست‌های کوچک پسرک به سوی مادر دراز شده بود. مادر لبخند غمگینی زد و گونه‌های نرم فرزندش را بوسید. او را از خود جدا کرد و با دلی امیدوار به لطف خدا، درون صندوق خواباند. کودک بی‌گناه باید به سفری پرخطر می‌رفت. قطره‌های اشک از چشمان مادر فرو می‌ریخت.



صندوق را برداشت و به آرامی روی آب گذاشت. صندوق، بالا و پایین می‌شد و در مسیر رود بزرگ نیل به پیش می‌رفت. مادر رو به دخترش کرد و گفت: «صندوق را دنبال کن و چشم از برادرت برندار!» خواهر موسی اشکهایش را پاک کرد و در طول ساحل به راه افتاد.

فرعون، «پادشاه مصر» و همسرش، آسیه، در ساحل نیل قدم می‌زدند. فرعون در میان رودخانه صندوقی را دید که به آرامی بالا و پایین می‌رفت. صندوق با آب پیش آمد و در نزدیکی او و آسیه در میان گیاهان کنار رود آرام گرفت. به دستور فرعون، چند خدمتکار صندوق را از آب گرفتند. وقتی صندوق در برابر فرعون و آسیه قرار گرفت، نگاه آنها به کودکی افتاد که درون صندوق دست و پا می‌زد و به آنها نگاه می‌کرد. فرعون فریاد زد: «این کودک اینجا چه می‌کند! مگر دستور ندادم هر نوزاد پسری که به دنیا می‌آید، نابود شود؟» و بعد حرفهای پیشگویان را با خود مرور کرد ...

و این بار بلندتر فریاد زد: «این کودک را هم مانند دیگر کودکان از بین ببرید!» آسیه که سال‌ها آزو داشت فرزندی داشته باشد، به آن کودک علاقه‌مند شده بود؛ پس به فرعون رو کرد و با ملایمت گفت: «این کودک می‌تواند نور چشم من و تو باشد. او را نکش! شاید برای ما سودی داشته باشد ... شاید بتوانیم او را به فرزندی قبول کنیم!» فرعون که فرزندی نداشت با شنیدن حرفهای آسیه به فکر فرو رفت.

نوزاد انگشتیش را از دهانش بیرون آورد و صدای گریه‌اش بلند شد. آسیه کودک را از داخل صندوق برداشت؛ به زن‌هایی که دورش را گرفته بودند، گفت: «باید زودتر یک نفر را پیدا کنیم تا به این کودک شیر بدهد. دیگر تحملش تمام شده است!»

مأموران دربار فرعون روانه‌ی شهر شدند تا دایه‌ای برای نوزاد گرسنه پیدا کنند. زن‌های زیادی نزد کودک آمدند اما بی‌فایده بود؛ کودک شیر نمی‌خورد. خواهر کودک که از دور ماجرا را زیر نظر داشت، نزدیک شد و گفت: «می‌خواهید زنی را به شما معرفی کنم که سرپرستی این کودک را به عهده بگیرد و او را شیر بدهد؟» خیلی زود خبر را به آسیه رساندند. آسیه دایه را به دربار دعوت کرد؛ بدون آنکه بداند او مادر نوزاد است.



وقتی کودک در آغوش مادرش
جای گرفت، آرام شد.
مادر، نوزادش را نوازش کرد؛
اشک شادی را پشت پلک‌هایش
نگه داشت و به لطف خداوند
فکر کرد؛ خداوند بزرگی که
کودکش را در سلامت کامل به
او بازگردانده بود.

خلاصهی داستان «کودکی بر آب» را از زبان یکی از این شخصیت‌ها تعریف کنید.

خواهر موسی

آسیه

حضرت موسی -علیه السلام-

بگرد و پیدا کن

متن زیر را بخوانید.

حضرت موسی -علیه السلام- یکی از پیامبران بزرگ است. خدا او را برای مبارزه با فرعون و هدایت قوم بنی اسرائیل فرستاد. وقتی موسی به پیامبری رسید، آسیه به او ایمان آورد. فرعون از شنیدن این خبر خشمگین شد و آسیه را تهدید کرد تا از ایمانش دست بردارد اما آسیه در ایمان خود استوار باقی ماند. این بانوی مؤمن یکی از بهترین زنان عالم است. او تا آخرین نفس در برابر ظلم و ستم فرعون ایستادگی کرد و با شجاعت از دنیا رفت. آسیه به مردان و زنان با ایمان آموخت که از مبارزه با ستمکاران نهراسند. خدا در قرآن این بانوی نیکوکار را الگوی مؤمنان معزّفی می‌کند.



● با توجه به درس و متن صفحه‌ی قبل مشخص کنید هر کدام از مطالب قسمت (الف) با کدام مطلب قسمت (ب) ارتباط دارد.

(ب)

نگرانی از به خطر افتادن حکومت

مبارزه با ستم حتی در کاخ فرعون
و در مقابل همسر

امید مادر به لطف خدا

خواست و اراده‌ی خدا

(الف)

شیر نخوردن کودک از زنان شهر

به آب انداختن کودک

دستور فرعون برای از بین بردن
نوزادان پسر

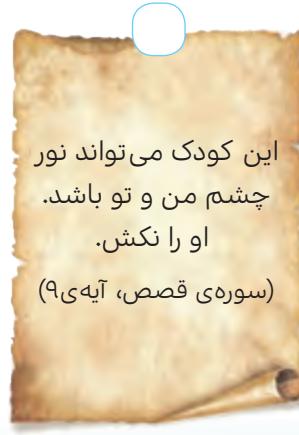
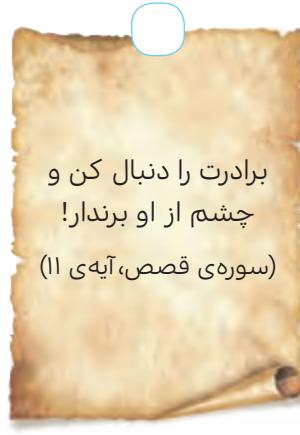
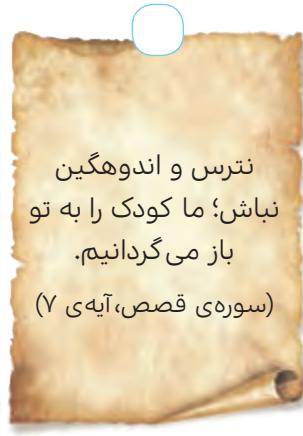
ایستادگی آسیه در برابر فرعون

گفت و گو کنید

خدای مهریان، همیشه و همه جا پشتیبان انسان‌های خوب است. به نظر شما در داستان «کودکی بر آب» کدام بخش‌ها به پشتیبانی خدا از انسان‌های خوب اشاره می‌کند؟



کدام تصویر به کدام آیه مربوط است؟ آنها را به ترتیب داستان کودکی حضرت موسی - علیه السلام - مشخص کنید.



ایستگاه فکر



۱

این تصویرها بخش‌هایی از زندگی حضرت موسی‌علیه‌السلام را نشان می‌دهد. داستان آنها را تعریف کنید.



۲



۳

کدامیک از تصویرهای بالا با این شعر ارتباط دارد؟

آنچه می‌گوییم ما، آن می‌کنند
ما به سیل و موج فرمان می‌دهیم

رودها از خود نه طغیان می‌کنند
ما به دریا حکم طوفان می‌دهیم

پروین اعتصامی

درس سوم

ما به مسجد می‌رویم*



مصطفی با اشتیاق نامه‌ی خالد را در رایانه‌ی خود باز می‌کند.
خالد، دانش‌آموزی فلسطینی است.
کشور خالد اکنون در اشغال دشمنان اسرائیلی است.
مصطفی و خالد از طریق نامه‌نگاری باهم دوست شده‌اند.
آنها از این طریق، با آداب و رسوم مردم، تاریخ و ویژگی‌های کشورهای یکدیگر آشنا
می‌شوند.

مصطفی در اولین نامه‌ی خود، مطالب زیادی درباره‌ی محل زندگی اش نوشته است.
خالد هم در بخشی از جواب نامه، پس از سلام و احوالپرسی برای دوست ایرانی اش
نوشته است:

تو درباره‌ی مساجد کشورت چیزهای جالبی نوشته بودی. حتی می‌دانی که در
همه جای دنیا، در روستاهای کوچک و شهرهای بزرگ، بر روی تپه‌ها و کنار
دریاها، هر جا که مسلمانان زندگی می‌کنند، مسجدها هم هستند. شکل ظاهری
مسجدها باهم فرق دارد. بعضی از آنها بزرگ و باشکوه و بعضی کوچک و ساده‌اند.
من به تازگی درباره‌ی مسجدهای مسلمانان کتابی خوانده‌ام. من از آن کتاب
آموخته‌ام که اولین مسجد را پیامبر اسلام ویارانش، در نزدیکی مدینه ساخته‌اند.
این مسجد قبا نام دارد و هنوز پا بر جاست و مسلمانان زیادی در آن عبادت
می‌کنند.

* این درس در مسجد تدریس می‌شود. برای توضیحات بیشتر به کتاب راهنمای معلم یا پایگاه اینترنتی گروه
درس قرآن و معارف اسلامی مراجعه شود.

در آن کتاب خوانم که پیامبر و یارانش در شهر مدینه به کمک یکدیگر مسجدی ساختند که هم‌آنون به مسجد‌الثّبی (مسجد پیامبر) معروف است. آرامگاه حضرت محمد (ص) نیز در همین مسجد قرار دارد.

در آن کتاب نوشته بود بزرگ ترین و مسم ترین مسجد اسلامی، مسجد‌الحرّام - در مکه - است و کعبه، قبله‌ی مسلمانان در میان آن قرار دارد.

نام مساجد مهم دیگر مثل مسجد کوفه و مسجد‌الاقصی نیز در آن کتاب آمده است. مسجد‌الاقصی یکی از مساجد مهمی است که در کشور من فلسطین و در شهر من بیت المقدس قرار دارد. من مسجد‌الاقصی را بارها و بارها دیده‌ام. مسجد‌الاقصی امروز تو سط دشنان اسلام اشغال شده است. آنها اجازه نمی‌دهند مسلمانان به راحتی در این مسجد نماز بخواهند و عبادت کنند.

در نامه‌ات نوشته بودی که در مدرسه تان نمازخانه دارید؛ این خیلی جالب است اما حیف که مدرسه‌ی ما تو سط دشنان اسلام خراب شده است!

من و دوستانم به کمک بزرگ تراها مسجد کوچکی درست کرده‌ایم. مسجد کوچک ما، هم محل تحصیل ما و هم محلی برای جمع شدن بزرگ تراهاست. بسیاری از مشکلات مردم محله نیز در همین مسجد حل می‌شود. مسجد کوچک ما...

مصطفی در پاسخ به نامه‌ی دوست فلسطینی اش می‌نویسد:

دوست عزیزم خالد، سلام.

امیدوارم ...

برایم بگو

مصطفی در نامه اش به خالد چه چیزهایی می نویسد؟

ببین و بگو

● این تصویرها به چه فعالیتهایی در مسجد اشاره می کند؟

● شما چه فعالیتهای دیگری در مسجد انجام می دهید؟



تمرین کنید

شاید در مدرسه نمازخانه نداشته باشیم؛ اما می‌توانیم وقتی هوا مناسب است، در حیاط مدرسه نماز خواندن به جماعت را تمرین کنیم. برای این کار:

- ۱-وضو می‌گیریم.
- ۲-جای خوبی برای نماز خواندن انتخاب می‌کنیم.
- ۳-زیرانداز مناسبی پهن می‌کنیم.
- ۴-صفهای منظمی تشکیل می‌دهیم.
- ۵-از یکی از آموزگاران خود که آشنایی بیشتری با احکام دینی دارد، می‌خواهیم تا امام جماعت ما باشد.
- ۶-یکی از دانشآموزان اذان می‌گوید.
- ۷-اکنون می‌توانیم نماز جماعت بخوانیم.



با توجه به تفاوت‌های نماز فُرادی* و نماز جماعت، جاهای خالی را کامل کنید.

نماز فُرادی

- سپس به رکوع می‌روم. بعد می‌ایstem و سپس دو بار به سجده می‌روم.
- بعد می‌ایstem و رکعت دوم را مانند رکعت اول می‌خوانم.
- بعد از رکوع و دو سجده، تشهید می‌خوانم.
- و در پایان



* نماز فُرادی نمازی است که هر فردی به تنها بی می‌خواند.

نماز جماعت

نیت می‌کنیم نماز ظهر را برای خشنودی خدا به جماعت می‌خوانیم.

بعد از تکبیر امام جماعت تکبیر می‌گوییم.

..... در رکعت اول امام جماعت سوره‌ی حمد و توحید را می‌خواند ولی ما

..... بعد از امام جماعت

..... بعد می‌ایستیم و رکعت دوم را مانند رکعت اول می‌خوانیم.

..... بعد دست‌هایمان را برای قنوت به سوی آسمان بلند می‌کنیم.

..... در رکعت سوم و چهارم ذکر را می‌خوانیم.



تدبر کنیم

خُذوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ

زیبا و پاکیزه به مسجد بروید.

سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۳

این آیه به برخی کارهای پسندیده برای حضور در مسجد سفارش می‌کند.
فکر می‌کنید با انجام دادن چه کارهایی می‌توانیم به این آیه عمل کنیم؟

بررسی کنید



۱

با دوستان خود در گروه
مشورت کنید.

در این تصویرها، چه
اشتباههایی می‌بینید؟



۲

پاسخ سؤال‌ها را از میان کلمه‌هایی که در تصویر زیر می‌بینید، پیدا کنید و بنویسید.

- ۱- خواندن نماز به صورت سفارش مهم پیامبر اسلام – صلی اللہ علیہ وآلہ است.
- ۲- بهترین مکان برای نماز خواندن، است.
- ۳- نمازگزاران در صفاتی نماز جماعت باید بدون فاصله و باشند.
- ۴- جمع شدن در مسجد، موجب مسلمانان می‌شود.
- ۵- یکی از فایده‌های حضور در مسجد، چاره‌جویی برای مسلمانان است.
- ۶- پاداش نماز جماعت از نماز خیلی بیشتر است.
- ۷- رسول اکرم – صلی اللہ علیہ و آلہ – می فرماید: «هر کس وضو بگیرد و به سوی نماز جماعت حرکت کند، برای هر که بر می‌دارد، خدا پاداشی به او می‌دهد.»
- ۸- در نماز جماعت باید تمام کارها را بدون بعد از امام جماعت انجام بدهیم.
- ۹- ما نباید در رکعت اول و دوم نماز جماعت را بخوانیم.



* منظور، ذکرهای رکوع، سجده، تشهید و سلام است.

مثل نسیم

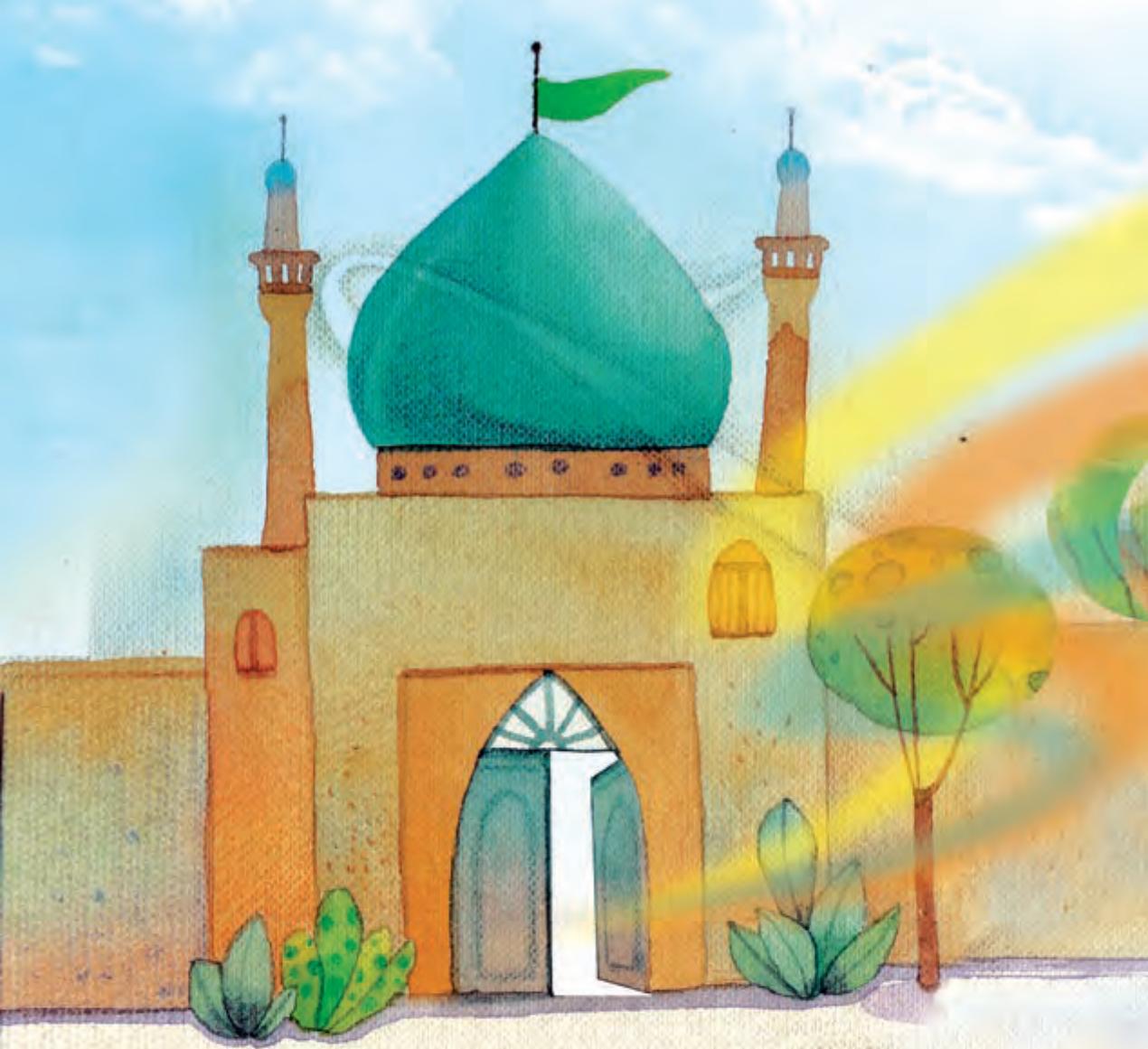
می‌رسد از راه دور
نغمه‌ی سبز اذان
دست‌ها پل می‌زنند
از زمین تا آسمان

تا خدا پر می‌کشد
باز عطر یاکریم
سوی مسجد می‌روم
بی‌صدا مثل نسیم

بر لبم ذکر و دعا
در دلم حمد و سپاس
پاک و خوشبو می‌شوم
مثل شبتم، مثل یاس

بوی گل‌ها می‌وзд
لحظه‌ی راز و نیاز
در کنار غنچه‌ها
باز می‌خوانم نماز

هادی فردوسی



با خانواده

در مسجد محلّه‌ی شما چه برنامه‌هایی برگزار می‌شود؟ از یکی از این برنامه‌ها گزارشی تهیه کنید و در کلاس برای دوستانتان بخوانید.

درس چهارم

یک نماز و ده رکوع!

سینا کتاب «هدیه‌های آسمان» را در دست گرفته بود و دور اتاق قدم می‌زد و شعر می‌خواند:

ستاره، آسمان، مهتاب از توست
.....

«خدایا! آفتاب و آب از توست
خدای غنچه‌های

مادربزرگ در گوشه‌ی اتاق نماز می‌خواند.
سینا با خود گفت: «هنوز که اذان نگفته‌اند!
مادربزرگ چه نمازی می‌خواند؟» بعد هم با
کنجکاوی در گوشه‌ای نشست.

مادربزرگ سوره‌ی حمد را خواند؛ بعد گفت:
«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» و خم شد برای رکوع
«سبحان اللّه، سبحان اللّه، سبحان اللّه»
سپس بلند شد و گفت: «قل هو اللّه احد» و
بعد دوباره به رکوع رفت.
تعجب سینا بیشتر شد:

«چرا مادربزرگ سوره‌ی توحید را کامل نخواند؟
چرا دو بار به رکوع رفت؟»



مادر بزرگ در برابر چشمهای حیرت‌زده‌ی سینا، سه بار دیگر هم به رکوع رفت! او هر بار که از رکوع بلند می‌شد، یک آیه‌ی دیگر از سوره‌ی توحید را می‌خواند. سینا به سرعت به سراغ مادرش رفت. مادر هم در اتاق دیگر نماز می‌خواند. سینا

کنار سجّاده‌ی مادر نشست و منتظر ماند.

مادر سوره‌ی حمد را خواند و بعد گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و به رکوع رفت. سپس بلند شد و گفت: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و دوباره به رکوع رفت.

سینا هاج و واج مانده بود!

«واي خدا يا! مادرم هم مثل مادر بزرگ، نماز می‌خواند؛ اين چه نمازي است!» مادر سه بار دیگر هم به رکوع رفت و هر بار که از رکوع بلند می‌شد، آیه‌ای دیگر از سوره‌ی توحید را می‌خواند.



او دو سجده کرد و از جا بلند شد و در رکعت دوم هم مثل رکعت اول پنج بار به رکوع رفت.

وقتی نماز مادر تمام شد، سینا جلو دوید؛ دست دور گردن مادر انداخت و گفت: «مادر جان، چرا شما و مادریزگ امروز این طور نماز خواندید؟ چرا به جای دو بار، ده بار به رکوع رفتید!»

مادر لبخند زد و گفت: «من و مادریزگ نماز آیات می خواندیم. وقتی ماه یا خورشید می گیرد یا حادثه ای مانند زلزله رخ می دهد و یا سیل و رعد و برق ترسناک^{*} اتفاق می افتد، واجب است نماز آیات بخوانیم. نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد.»

سینا لبخند زد و گفت: «چه نماز جالبی!

در این هنگام، توجه سینا و مادر به خبر تلویزیون جلب شد: «بینندگان محترم! از چند دقیقه پیش پدیده کسوف در آسمان ایران آغاز شده است...».

تلویزیون خورشیدگرفتگی را نشان می داد و سینا به فکر فرو رفته بود.

مادر پرسید: «به چه چیزی فکر می کنی؟»

سینا نگاهش را از تلویزیون برداشت و گفت:

* برای حوادثی مانند سیل و رعد و برق، اگر موجب ترس بیشتر مردم شود، باید نماز آیات بخوانیم.



بین و بگو

برای کدامیک از این موارد، خواندن نماز آیات واجب است؟



بررسی کنید

تنها یکی از این دانشآموزان، تعریف صحیح نماز آیات را بیان می‌کند. آن را مشخص کنید.



نمازی است که در آن پنج نماز دو رکعتی می‌خوانیم.



نمازی است دو رکعتی که در هر رکعت آن، پنج بار رکوع و سجده را انجام می‌دهیم.

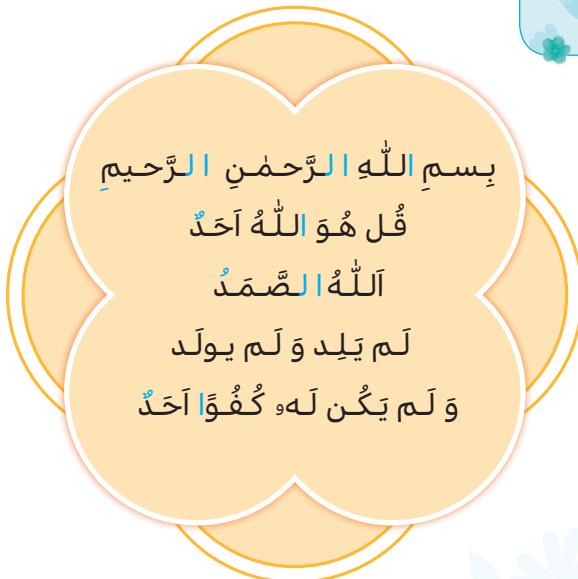
نمازی است دو رکعتی که در هر رکعت آن، یک حمد می‌خوانیم و سوره را به پنج قسمت تقسیم می‌کنیم و بعد از هر قسمت به رکوع می‌رویم.



نمازی است دو رکعتی، که در هر رکعت آن، پنج حمد و یک توحید می‌خوانیم و بعد از هر توحید به رکوع می‌رویم.



کامل کنید



این شکل نشان می‌دهد یک رکعت از نماز آیات چگونه خوانده می‌شود. با توجه به آیات سوره‌ی توحید آن را کامل کنید.



ایستگاه فکر

این متن را بخوانید و به پرسش پایان آن پاسخ دهید.

پیامبر اسلام - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - پسری به نام ابراهیم داشت. ابراهیم در کودکی از دنیا رفت. پیامبر از مرگ فرزندش بسیار غمگین شد اما صبر خود را از دست نداد. اتفاقاً همان روز خورشید گرفت. بعضی از مردم تصویر کردند که خورشید در مرگ فرزند پیامبر عزادار شده است!

پیامبر اسلام - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - که همیشه می‌کوشید مردم را از گمراهی نجات دهد، فرمود: «خورشید گرفتگی به غم یا شادی ما ربطی ندارد بلکه نشانه‌ای از نشانه‌های قدرت خدا و نظم جهان است». سپس، به مسلمانان یاد داد که چگونه نماز آیات بخوانند و بزرگی و توانایی خدا را به یاد آورند. پیامبر به آنها آموخت که نماز آیات مانند نماز صبح دو رکعتی است اما با آن تفاوت‌هایی دارد.

● میان نماز صبح و نماز آیات چه تفاوت‌هایی هست؟



تمرین کنید

به کمک معلم خود، خواندن صحیح نماز آیات را در مدرسه تمرین کنید.*

با خانواده

آیا نماز آیات را به شکل دیگری هم می‌توانیم بخوانیم؟



*آموزگاران محترم، تلاش نمایند تا همه‌ی دانش‌آموزان این فعالیت را در مدرسه انجام دهند.
همکاران محترم توجّه داشته باشند که نماز آیات در متن کتاب، بر اساس نظر مشهور مراجع
تقلید آموزش داده شده است و نظر برخی مراجع تقلید در این باره متفاوت است، جهت کسب
اطلاعات بیشتر به کتاب راهنمای معلم مراجعه فرمائید.

درس پنجم

سخنی که سه بار تکرار شد!

از روزی که به آن محله رفتند یک روز خوش هم ندیدند!
در طول روز از سروصدای زیاد همسایه در امان نبودند و شبها تا دیر وقت از
صدای بلند خنده‌های آنها خواب راحت نداشتند.
صبر مرد تمام شده بود؛ تصمیم گرفت شکایت همسایه‌ی خود را نزد پیامبر ببرد.

«ای رسول خدا! از وقتی به این خانه آمدایم، از شرّ این همسایه در امان نیستیم؛
نه روزها آسایش داریم و نه شبها می‌توانیم استراحت کنیم.»
لبخندی که همیشه بر لبان پیامبر بود، محو شد.
آثار اندوه در چهره‌ی ایشان آشکار گردید.
باید جلوی آزار این همسایه را می‌گرفت و او را از زشتی کارشن باخبر می‌ساخت.
سه نفر از نزدیک‌ترین یاران خود را صدا کرد و به آنها فرمود: «سخنی را که اکنون به شما
می‌گوییم، بعد از نماز جماعت با صدای بلند در مسجد تکرار کنید تا همگان بشنوند.»

نماز ظهر پایان یافت. علی - علیه السلام - ابودز و سلمان که هر کدام در گوشه‌ای از
مسجد نشسته بودند، از جا برخاستند و با صدای بلند، سه بار این سخن را تکرار کردند:
«رسول خدا فرمودند تا به شما اعلام کنیم:
هر کس همسایه‌اش ...
هر کس همسایه‌اش از شرّ او در امان نباشد ...
هر کس همسایه‌اش از شرّ او در امان نباشد، مؤمن نیست.»

با انجام دادن چه کارهایی می‌توانیم به سخن پیامبر -صلی الله علیه و آله- عمل کنیم؟



پاس بدھ ... شوت کن ... گل ... گل ...

دَرِ یکی از خانه‌ها باز می‌شود. پیرزن همسایه است؛ همان که مادرم می‌گوید مُدّت‌هاست
مریض است.

رنگش پریده است. کمی نگاه‌مان می‌کند؛ می‌خواهد چیزی بگوید اما نمی‌گوید.
به بچه‌ها نگاه می‌کنم. بازی متوقف شده است. همه به فکر فرو رفته‌اند

● به نظر شما، بچه‌ها به چه چیزهایی فکر می‌کنند؟



ایستگاه فکر

هر کاری می‌کردم که حواسم به درس باشد، نمی‌شد.
داشتم کلافه می‌شدم؛ پیش مادرم رفتم و گفتم: «من دیگر تحمل ندارم!
مگر با این همه سر و صدا می‌شود درس خواند؟ آخر این چه همسایه‌ای است؟»
مادر گفت: «به جای اینکه پشت سرشان چیزی بگویی، برو در خانه‌ی آنها را بزن و
بگو صدای تلویزیون را کم کنند.»
گفتم: «خجالت می‌کشم!»
مادر گفت: «گفتن حرف حق که خجالت ندارد! با احترام و مؤدبانه خواسته‌ات را به
آنها بگو!»
تصمیم گرفتم

تدبر کنیم

وَ بِالوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ... وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَ الْجَارِ الْجُنْبِ
به پدر و مادر ... و همسایگان دور و نزدیک نیکی کنید.

سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۶

- با توجه به معنای آیه، در هریک از موارد زیر بهتر است چه کارهایی انجام دهیم؟
- اگر همسایه‌ی ما بیمار شد،
 - وقتی همسایه چیزی از ما خواست،
 - اگر در همسایگی ما پیرمرد یا پیرزنی زندگی می‌کنند،

کامل کنید

این قصه را بخوانید و جاهای خالی را پر کنید.

پدر در حیاط را باز کرد و ما دوان دوان به سمت راه پلّه‌ها دویدیم.
از پلّه‌ها بالا می‌رفتیم و از اتفاقات شیرین مهمانی برای هم تعریف می‌کردیم.
به طبقه‌ی دوم که رسیدیم، در یکی از خانه‌ها باز شد و آقای همسایه سرش را از
گوشه‌ی در بیرون آورد.

نمی‌دانم چرا آنقدر عصبانی بود! چشم‌هایش هم خوابآلود بود.
به او سلام کردم و به سرعت از کنارش گذشتم، پیش مادر رفتم و گفتم: «این آقا چقدر
اخموست!»

پدرم گفت: «بهرتر نیست به جای اینکه روی دیگران عیب بگذاری، کمی فکر کنی و ببینی
چه چیزی این وقت شب او را عصبانی کرده است؟»
به فکر فرو رفتم؛ فهمیدم من و خواهرم مقصر بوده‌ایم!

اگر شبی، دیر وقت به خانه رسیدیم ...

حرمی با دو گنبد



اتوبوس آرام آرام ب راه می افتد.
 سرم را به صندلی اتوبوس تکیه می دهم و به فکر فرو می روم.
 مّت ها بود که آرزوی زیارت کربلا و دیگر شهرهای زیارتی عراق را داشتم. هیش
 دعا می کردم و این سفر را از خدا می خواستم؛ تا اینکه امسال آرزویم برآورده شد.
 خدا را شکر می کردم. باورم نبی شد! زیارت چند امام مربان در یک سفر!
 به گنبد های طلایی دو طرف خیابان بین الحرمین* نگاه می کنم
 و در دلم از امام حسین - علیه السلام - و حضرت ابوالفضل - علیه السلام - خدا حافظی
 می کنم.

چه لحظه‌ی سختی است! لحظه‌ی جدای!

اتوبوس از شهر کربلا به مقصد شهر کاظمین خارج می شود. از پنجه‌ی اتوبوس به اطراف
 جاده نگاه می کنم؛ به خانه‌ها، ماشین‌ها، تخلّه‌ها و....

***بین الحرمین**: فاصله میان حرم امام حسین - علیه السلام - و حرم
 حضرت ابوالفضل - علیه السلام - در کربلا



کم کم چشم‌انم سنگین می‌شود و به خواب می‌روم.

صدای پدرم را می‌شنوم. مرا صدایی زند.

آرام چشم را باز می‌کنم. حری با شکوه، با دو گنبد و گل دسته‌های طلایی در وسط شهر
مانند نگینی می‌درخشد. چشم‌های خیس زائران به این منظره دوخته شده بود.

راهنیای کاروان برایمان گفت: «اینجا حرم مطهر امام موسی کاظم - علیه السلام - و
امام جواد - علیه السلام - است. این دو امام عزیز در زمان حاکمان عباسی زندگی
می‌کردند و با آن حاکمان ظالم مبارزه می‌کردند. امام موسی کاظم - علیه السلام - به دستور
هارون الرشید چهارده سال را در زندان سپری کرد. ایشان برای راهنیای مردم
سختی‌های زیادی کشید.»

به صورت دسته جمعی به سوی حرم حرکت کردیم.

چیزی به تحویل سال نمانده بود؛ در کنار پدرم وارد حرم شدیم و با احترام سلام دادیم:

- السلام عليك يا موسى بن جعفر ...

- السلام عليك يا امام جواد ...

لحظه‌ی زیبایی بود. بوی عطر و صدای صلوات همه جا پیچیده بود. همه به یکدیگر تبریک
می‌گفتند و شکلات پخش می‌کردند.

هر وقت به یاد آن روزها می‌افتم، شیرین‌ترین خاطرات زندگی در ذهنم مرور می‌شود.

برایم بگو

امام موسی کاظم - علیه السلام - چندمین امام است؟ آیا مطلبی درباره‌ی ایشان
شنیده‌اید یا خاطره‌ای از زیارت ایشان دارید؟

وَ الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

نيکوکاران کسانی هستند که خشم خود را فرومی بردند و خطاهای دیگران را می بخشنند.

سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۱۴

به داستانی که آموزگار برای شما تعریف می‌کند، گوش کنید*. میان این آیه، داستان و لقب امام هفتم چه ارتباطی وجود دارد؟

به کار ببندیم

❖ دوست دارم من هم مانند امام موسی کاظم - علیه السلام - خشم خودم را کنترل کنم؛ بنابراین ...

❖ وقتی در حال انجام دادن تکالیفم هستم و دوستم، دستم را خط می‌زند،

❖ وقتی دوستم به قولی که به من داده است، عمل نمی‌کند،

❖ وقتی خواهر کوچکم بدون اجازه به وسایل من دست می‌زند،

*آموزگار محترم می‌تواند با مراجعه به راهنمای معلم، داستان مربوط به این فعالیت را در کلاس تعریف کند.

ایستگاه فکر

این داستان را بخوانید.

امام موسیٰ کاظم - علیه السلام - با کارگرانش در نخلستان خود مشغول کار بود که بحث و دعوای دو کارگر توجه او را جلب کرد.

کارگر اول فریاد می‌زد: «خودم دیدم خوشه‌های خرما را پشت دیوار انداختی تا آنها را برای خودت برداری و بفروشی!»

امام که متوجه ماجرا شده بود، همراه با کارگر دوم چند قدم از بقیه دور شد و از او پرسید: «تو این کار را کردی؟»

کارگر که خجالت کشیده بود، سرش را پایین انداخت و گفت: «مرا ببخشید! شیطان وسوسه‌ام کرد؛ دیگر این کار را تکرار نمی‌کنم.»

امام کمی سکوت کرد و بعد، کارگر دیگر را صدا زد؛ سپس با آرامش گفت: «این مرد مانند



برادرتوست. او اشتباهی کرده است و دیگر آن را تکرار نمی‌کند. تو هم قول بده این ماجرا را برای کسی تعریف نکنی و آبروی دوست خود را نگه داری!»

آن مرد که از رفتار امام موسیٰ کاظم-علیه السلام- شرمسار شده بود با چشم‌هایی پر از اشک به امام نگریست و با خود گفت:
اکنون به این پرسش‌ها پاسخ دهید.

● چه عنوانی برای داستان پیشنهاد می‌کنید؟

● میان این داستان و آیه‌ی درس چه ارتباطی وجود دارد؟

● فکر می‌کنید وقتی آن مرد خطاکار رفتار امام را دید با خود چه گفت؟

● از رفتار امام با آن دو کارگر چه چیزهایی یاد می‌گیریم؟

ایستگاه خلاقیت

یکی از داستان‌های مربوط به زندگی امام کاظم-علیه السلام- را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

درس هفتم

نماز در کوهستان



هوا هنوز تاریک بود. من، پدر، دایی احمد و پسردایی ام، حامد، پای کوه ایستاده بودیم. نسیم بهاری می‌وزید و هوا بسیار دلپذیر بود. کم کم بالا رفتیم؛ هر چه بالاتر می‌رفتیم، شیب کوه تندر و راه رفتن سخت‌تر می‌شد اما در عرض، نسیم بیشتری به صورتمن می‌خورد و هوا با صفاتی می‌شد. هوا تاریک و روشن شده بود و ما تا دامنه‌ی کوه بالا آمدیم. چند لحظه نشستیم تا استراحت کنیم. حامد گفت: «راستی ... قرار است کجا نماز بخوانیم؟»

دایی با تعجب پرسید:

«مگر نماز صبح را در خانه نخوانده‌ای؟»

حامد گفت: «نه! فکر می‌کردم روی کوه نماز می‌خوانیم!»

پدرم گفت: «تا آفتاب طلوع نکرده است، نمازت را همین جا بخوان!»

حامد گفت: «چطور وضو بگیرم؟»

من گفتم: «نگران نباش! من یک بطربی آب دارم» و آن را از کوله‌پشتی در آوردم. اما تا خواستم بطربی را به حامد بدهم، از دستم افتاد و به پایین پرت شد.

حامد گفت: «حالا چه کار کنم؟ دیگر نمی‌توانم نماز بخوانم و باید آن را قضا کنم.»

دایی گفت: «نه عزیزم! نماز قضا برای چی؟ همین جا نمازت را بخوان.»

حامد پرسید: «این اطراف آب پیدا می‌شود؟»

دایی گفت: «من قبلًا اینجا آمده‌ام. این اطراف آبی پیدا نمی‌شود.»

حامد با تعجب پرسید: «پس بدون وضو نماز را بخوانم؟»

دایی لبخند زد: «بله، بدون وضو! البته به جای وضو گرفتن تیمم می‌کنی.»

حامد گفت: «تیمم دیگر چیست؟»

دایی گفت: «اگر برای وضوگرفتن آب نداشته باشیم و فرصت هم نداشته باشیم تا آب پیدا کنیم، یا استفاده از آب برای بدن ضرر داشته باشد، باید **تیمم** کنیم. **تیمم** آسان است و ما می‌توانیم روی سنگ، شن یا خاک پاک **تیمم** کنیم.

من الان **تیمم** را برایت انجام می‌دهم. ابتدا نیت می‌کنم که به جای وضو **تیمم** می‌کنم». سپس کف هر دو دستش را با هم روی سنگی صاف زد و بعد آنها را مثل حالت قنوت نماز، بالای صورت گذاشت و گفت:

«از جایی که موی سر می‌روید تا روی ابروها، دست می‌کشم».

بعد با کف دست چپ، تمام پشت دست راست را از مج تا نوک انگشت‌ها مسح کرد. بعد، با کف دست راست، تمام پشت دست چپ را از مج تا نوک انگشت‌ها مسح کرد.

سپس گفت: «تمام شد؛ به همین سادگی!»

حامد هم مثل دایی روی همان سنگ **تیمم** کرد و سپس نمازش را خواند.

بعد از نماز گفت: «چقدر نماز خواندن روی کوه با صفات! دفعه‌ی بعد همگی اینجا نماز بخوانیم!»

پدرم خندید و گفت: «به شرط اینکه علی آقا بطری آب را محکم نگه دارد!»



برایم بگو

در هر وضعیتی نماز خواندن واجب است؛ حتی اگر.... .

بین و بگو

مراحل انجام تیمم را به ترتیب شماره‌گذاری کنید.



کامل کنید

در چه مواردی می‌توانیم تیمم کنیم؟

استفاده از آب..... داشته باشد

رض ر

ب آ..... نباشد

ت و ق..... نباشد

بررسی کنید

تیمم بر کدامیک از اینها صحیح است؟



بَكْرَدُ وَبِيَادِكَنْ

حرف اوّل پاسخ‌ها را کنار هم قرار دهید تا به یک عبارت برسید.

- ۱- ترجمه‌ی «الله» به فارسی:
- ۲- در تیّمم، دست‌ها را از جایی که موی سر می‌روید، تا روی می‌کشیم.
- ۳- شهری که تیّمم بر خاک آن، ثواب بیشتری دارد:
- ۴- در تیّمم با کف دست چپ، تمام دست راست را از مج تا نوک انگشت مسح می‌کنیم.
- ۵- سپس با کف دست راست، تمام پشت دست چپ را از مج تا نوک مسح می‌کنیم.
- ۶- قسمتی از دست که در تیّمم آن را روی خاک یا سنگ می‌زنیم:

سپس با استفاده از عبارت به دست آمده، ترجمه‌ی آیه را کامل کنید.

فَلَمْ تَجِدوا ماءً فَتَبَيَّمُوا صَعِيدًا طَيْبًا
فَامسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ

اگر آب پیدا نکردید، پس با تیّمم کنید!
(یعنی) صورت و دست‌هایتان را مسح کنید.

سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۳

تمرین کنید*

با معلم خود در کلاس، تیمم را کامل و به نوبت انجام دهید.



*آموزگاران محترم به این تمرین توجه ویژهای داشته باشید، تا تک تک دانش آموزان به تدریج در طول سال تیمم را انجام داده و آن را به خوبی یاد بگیرند.

درس هشتم

دیدار دوست



صدای زنگ شترها را که شنید، دلش تپید!
روزها منتظر بود تا کاروانی از مدینه به سوی خراسان حرکت کند.
تصمیم داشت با کاروان هم‌سفر شود و به دیدار بهترین دوست خود در خراسان برود.
به سرعت دفتر شعر و وسایل سفرش را برداشت و خود را به کاروان رساند.
در مسیر کاروان، نگاهش به کوچه‌های پر از جمعیت افتاد.

روزهایی را به خاطر آورد که در مسجدها، کلاس‌های آموزش قرآن برپا می‌شد.
مردمی که تشنیه دانش بودند، درس‌ها را یاد می‌گرفتند؛ می‌نوشتند و می‌رفتند
تا آنها را به دیگران یاد دهند، اما با رفتن او، مسجدهای شهر خالی و خلوت شدند.
غمگین شد و آهی کشید. نگاهی به آسمان کرد و شعری را که به تازگی سروده
بود، زیر لب زمزمه کرد.

چند ماه بعد کاروان به خراسان رسید.



شوق زیارت امام، وجود دِعِلَ^{*} را پر کرده بود.
آفتاب به شدّت می‌تابید. بسیار خسته بود و عرق از سر و رویش می‌ریخت اما با
اشتیاق فراوان کوچه‌های شهر را پشت سر می‌گذاشت.
انگار پرنده‌ی کوچکی در گوشه‌ی قلبش بال و پر می‌زد.
دعل از در وارد شد و سلام کرد.
امام با شوق فراوان پاسخ سلامش را داد و به احترام او از جا برخاست.
دعل از خوشحالی نمی‌دانست چه بگوید؛ به سوی امام دوید و در آغوش او آرام گرفت.
در آن لحظه، تمام خستگی راه را فراموش کرد و به چهره‌ی زیبای امام خیره شد.
حرف‌های زیادی با امامش داشت.
مأمون، حاکم عباسی، امام رضا – علیه السلام – را به احبار از زادگاهش مدینه به
خراسان آورده بود تا در آنجا کارهایش را زیر نظر بگیرد و امام نتواند مردم را به راه
درست هدایت کند.
بعد از مدتی، دعل با اشتیاق فراوان گفت: «برایتان هدیه‌ای آورده‌ام. اجازه می‌دهید
تقدیم کنم؟»
امام اجازه داد.

و این شعر را به زبان عربی خواند:

آه رفت از یادها
داد از بیدادها
خانه‌ی مردان دین؟
مثل گل‌ها در زمین
دست طوفان یک طرف
لله‌ای هم در نجف

درس قرآن، درس دین
کو معلم‌های آن؟
پس چه شد آن خانه‌ها؟
صاحبنش زیر خاک
هر گلی از باغشان
لله‌ای در کربلا

* یکی از شاعران مشهوری است که در زمان امام رضا – علیه السلام – زندگی می‌کرده و شعرهای زیادی درباره‌ی امامان سروده است. آرامگاه او در استان خوزستان، شهر شوش قرار دارد.

دعل با شور و هیجان شعر خود را به پایان رساند.
امام رضا لبخند زد و گفت: «آیا دوست داری دو بیت به شعرت اضافه کنم؟»
دعل با خوشحالی گفت: «بله».

امام رضا – علیه السلام – ادامه داد:

مرقدی^۱ در شهر توس^۲
یک مزار جاودان
مهدی صاحب زمان
تا رسد وقت ظهور



-
- ۱- مرقد: حرم و محل دفن
۲- توس: نام قدیم شهر مشهد

دعبل با تعجب پرسید: «مرقدی که در شهر توں است، مال کیست؟»
امام رضا -علیه السلام- پاسخ داد: «مرقد من است. به زودی شهر توں زیارتگاه
دوستان و شیعیان من خواهد شد.»

کامل کنید

واژه‌های مناسب را در گلبرگ‌ها بنویسید.

معصومه، مشهد، امام کاظم، هشتم، شاه چراغ، امام جواد، مدینه



ایستگاه فکر

نقطه‌چین‌ها را به هم وصل کنید تا مسیر حرکت امام رضا – علیه السلام – از
مدینه تا خراسان آشکار شود.



اگر در آن زمان در یکی از شهرهای مسیر حرکت امام رضا - علیه السلام - زندگی می‌کردی، چه احساسی داشتی و چه می‌کردی؟ وقتی برای اوّلین بار امام را از نزدیک می‌دیدی به او چه می‌گفتی؟ حرف‌هایت را در چند جمله بنویس.

بگرد و پیدا کن

پاسخ‌ها را در جدول پیدا کنید و دور آنها خط بکشید. با حروف باقی‌مانده، جمله‌ی امام کامل می‌شود:

- ۱- هشتمین امام مسلمانان را به این نام می‌شناسیم.
- ۲- دشمن برای اینکه امام رئوف* را از مردم دور کند، او را از این شهر به خراسان آورد.
- ۳- دشمن امام رضا – علیه‌السلام – که او را به ایران آورد و به شهادت رساند.
- ۴- حرم امام رضا – علیه‌السلام – در این شهر قرار دارد.
- ۵- امام اوّل که همنام سه تن دیگر از امامان بزرگوار است.
- ۶- کشوری که مرقد امام هشتم در آن قرار دارد.
- ۷- رفتن به مرقد امامان و ادائی احترام به ایشان.
- ۸- به مرقد و محل دفن امامان گفته می‌شود.
- ۹- مرقد خواهر امام رضا – علیه‌السلام – در این شهر قرار دارد.

ی	ل	ع	د	ا	ض	ر
د	ه	ش	م	ه	ب	ر
ت	ش	ت	ر	ا	ی	ز
ن	ا	ر	ی	ا	م	ه
ش	ن	۵	ن	ی	د	م
ن	و	م	أ	م	ن	ی
م	ق	ن	م	م	ر	ح

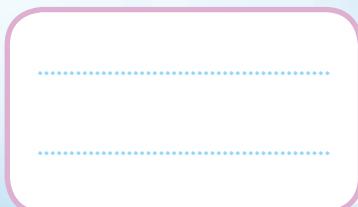
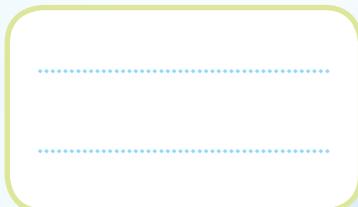
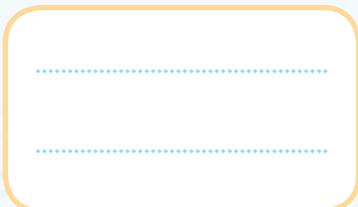
امام رضا – علیه‌السلام – فرمود:

«هر کس به زیارت من بیاید (و نیکوکار باشد) در
است.»

*رئوف: مهریان؛ یکی از لقب‌های امام رضا – علیه‌السلام – است.

دعا کنیم

يا علّى بن موسى الرّضا!
اي کسی که از بندگان خوب خدا
هستی؛ از تو می خواهم
برایم دعا کنی که ...



ایستگاه خلاقیت

پس از شنیدن داستان «نماز باران»* آن را نقاشی کنید.



* داستان «نماز باران» در راهنمای معلم آمده است.

کودک شجاع



«حاکم! حاکم در راه است! فرار کنید!»
 فریادی از دور، توجّه همه را به خود جلب کرد ...
 مردم ترسیدند و همه‌ای در میان آنها به پاشد.
 هر کس خود را در جایی پنهان می‌کرد تا مبادا مورد خشم و مجازات حاکم قرار گیرد.
 بچه‌ها کنار هم جمع شدند و به جایی که گرد و خاک بلند شده بود، چشم دوختند.
 مأمون به همراه گروهی از بزرگان حکومت، سوار بر اسب به آنها نزدیک می‌شد.
 یک پرندۀ شکاری روی شانه‌ی مأمون بود.
 بچه‌ها با دیدن آنها فهمیدند که مأمون به شکارگاهش در بیرون شهر می‌رود.
 آنها با عجله عقب‌عقب رفتند و در گوش و کنار دیوارها پناه گرفتند.
 یکی از بچه‌ها فقط به اندازه‌ای عقب رفت که راه برای عبور مأمون و همراهانش باز باشد.
 مأمون از دیدن این منظره تعجب کرد و افسار اسپش را کشید. همراهان او هم
 پشت سر مأمون ایستادند.
 ابروهای مأمون درهم رفت؛ کمی روی زین اسب خم شد و رو به پسر گفت: «چرا تو
 مانند دیگران فرار نکردی و از سر راه من دور نشدم؟»
 پسر شمرده شمرده گفت: «راه آنقدر باریک نیست که من مجبور باشم بیشتر از
 این کنار بروم؛ فرار هم نکردم؛ چون خطای نکرده‌ام!»



پسر کمی مکث کرد و ادامه داد: «من فکر نمی‌کنم شما بتوانید کسی را بدون اینکه خطایی از او سر زده باشد، مجازات کنید!»

مأمون که از پاسخ‌های او شگفت‌زده شده بود، پرسید: «نام تو چیست؟»

پاسخ داد: «محمد». مأمون پرسید: «فرزند چه کسی هستی؟»

پاسخ داد: «علی بن موسی الرضا». مأمون نفس عمیقی کشید و گفت: «درست است؛ تنها او می‌تواند چنین فرزندی تربیت کند!»

مأمون افسار اسبیش را تکان داد و اسب به گندی به راه افتاد. گروه بزرگان هم آرام و بی‌صدا به دنبال او حرکت کردند.

کم کم بچه‌ها از گوشه و کنار پیدا شدند و به دور محمد حلقه زدند.

آنها دوست داشتند



کامل کنید

به کمک دوستان خود، ادامه‌ی داستان «کودک شجاع» را در چند جمله بنویسید.

ایستگاه فکر

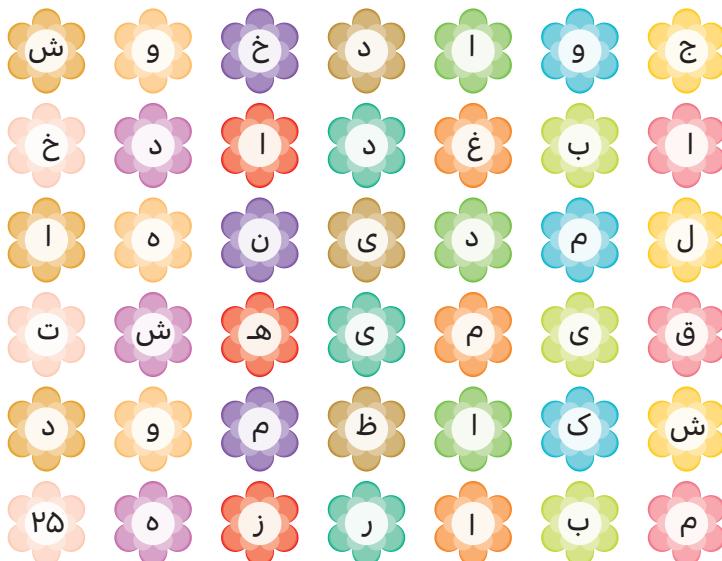
از رفتار امام جواد_علیه‌السلام_ در این داستان می‌آموزم که

بگرد و پیدا کن

متن زیر را بخوانید.

نامش محمد است و نهمین امام ماست. یکی از لقب‌های او «جواد»، به معنای سخاوتمند و بخشندۀ است و لقب دیگرش «تقی» به معنای پرهیزکار. در مدینه به دنیا آمد. در هشت سالگی به امامت مسلمانان رسید. با آنکه کودک بود، اما دانش فراوانی داشت و پاسخ هر سؤالی را می‌دانست. بزرگ‌ترین دانشمندان از آن همه علم و دانش امام شگفت‌زده شده بودند. حاکم ستمگر عباسی، که از رابطه‌ی مردم با امام بیم داشت، امام جواد_علیه‌السلام_ را به اجبار از مدینه به بغداد آورد اما امام از راهنمایی مردم و مبارزه با ظلم دست برنداشت. ایشان در ۲۵ سالگی به شهادت رسید و در شهر کاظمین، کنار پدریزگش امام موسی کاظم_علیه‌السلام_ به خاک سپرده شد.

کلمه‌هایی را که در متن قرمز شده‌اند، در جدول پیدا کنید و دور آنها خط بکشید.
سپس حروف باقی‌مانده را به ترتیب کنار هم قرار دهید و سخن امام را کامل کنید.



امام محمد تقی_عليه السلام_ فرمود:

«همنشینی با خوبان موجب

.....».

حالا با کمک دوستانتان، نام امام اول تا نهم را به ترتیب بنویسید.

۱	امام علی علیه السلام
۲	
۳	
۴	
۵	
۶	
۷	امام موسی کاظم علیه السلام
۸	
۹	امام جواد علیه السلام

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

نیکوکار کسی است که از آنچه دوست دارد به نیازمندان می‌بخشد.

سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۲

● آیه‌ای که خواندید با کدام‌یک از لقب‌های امام نهم ارتباط دارد؟
● دوست دارم مانند امام جواد –علیه‌السلام– بخشنده باشم، برای همین ...

- نسبت به اعضای خانواده
- در برخورد با همسایگان
- با دوستان
- نسبت به خویشاوندان

ایستگاه خلاقیت

قصه‌ی درس را با گروه خود در کلاس به صورت نمایش اجرا کنید.

با خانواده

آیا داستان دیگری از زندگی امام جواد –علیه‌السلام– می‌دانید؟

درس دهم

روشن ترین شب



سحر بود و آسمان، ستاره باران!
بالای کوه درکنار «غار حرا» ایستاده بود؛
با نگاه کردن به عظمت و شکوه جهان آفرینش، با خدای یکتا راز و نیاز می‌کرد؛
در تاریکی شب، در اندیشه بود و به رفتار و زندگی مردم فکر می‌کرد.... .

مردم به جای خدای یکتا بتهای بی جان را می‌پرستیدند.
مجسمه‌هایی که نه می‌دیدند، نه می‌شنیدند، نه حرف می‌زدند و نه می‌توانستند
کاری انجام دهند!
مردم نادان گمان می‌کردند که بتهای توانند به آنها در زندگی کمک کنند.
چه خیال‌های باطل و بی‌ارزشی!

دوستی‌ها کم بود و دشمنی‌ها بسیار؛
ظلم و زورگویی، همه جا را پُر کرده بود.
گروه‌هایی از مردم به کوچک‌ترین بجهانهای با هم می‌جنگیدند.
یکدیگر را با نام‌های زشت صدا می‌زدند و به حقوق دیگران احترام نمی‌گذاشتند.
چه عادت‌های بد و زشتی!



محمد در آن مکان آرام و خلوت به عبادت و تفکر مشغول بود.
ناگهان جبرئیل، فرشته‌ی وحی، نزد او آمد
و اولین پیام خدا را برایش آورد:

إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

بخوان! به نام پروردگارت که انسان را آفرید

سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱



خدای مهریان که دوست نداشت مردم در نادانی و گمراهی زندگی کنند
و می‌دانست مردم به راهنمایی دانا و دلسوز نیاز دارند
تا آنها را از گمراهی نجات دهد
و «ایمان به خدای یکتا» «مهریانی» و «احترام به یکدیگر» را به آنها هدیه بدهد،
محمد را به پیامبری برگزید؛
همان کسی که سال‌ها بین مردم مگه زندگی کرده بود
و مردم جز درستکاری از او ندیده و جز سخن راست از او نشنیده بودند.
کسی که بین آنها به «امین» مشهور بود.

خدا محمد امین – صَلَّى اللُّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ – را به پیامبری برگزید تا با نور قرآن، دنیا را
روشن کند.
آن شب، شببعثت بود؛
چه شب باشکوهی!



چرا این درس، «روشن‌ترین شب» نام گرفته است؟

بررسی کنید

در شب بعثت، خدا نعمتی بزرگ به مردم هدیه کرد. هدیه‌ای که ما مسلمانان هر روز در اذان و اقامه‌ی نماز به آن شهادت می‌دهیم و می‌گوییم:

بگرد و پیدا کن

با این کلمه‌ها، ترکیب‌های مناسب را درست کنید و ارتباط آنها را با درس بگویید.

تلخ

دلسوز

وحی

حرا

فرشته‌ی

روزگار

راهنمای

غار

همخوانی کنیم

مزدهی خدا

آمدی مثل نور، مثل سحر
مثل روییدن گل خورشید
مثل یک چشم‌های زلال و روان
که از آن صد هزار گل رویید

وقتی از غار آمدی بیرون
قادی مزدهی خدا بودی
دست‌های تو بوی گل می‌داد
بهترین بندۀ خدا بودی

مثل خورشید فصل تابستان
از نگاه تو نور می‌بارید
ماه، آن شب تمام دنیا را
غرق در نور و روشنی می‌دید

می‌رسید از فراز غار حرا
دسته دسته، ستاره‌های قشنگ
مثل باران، شهاب جاری بود
از دل ابْ پاره‌های قشنگ

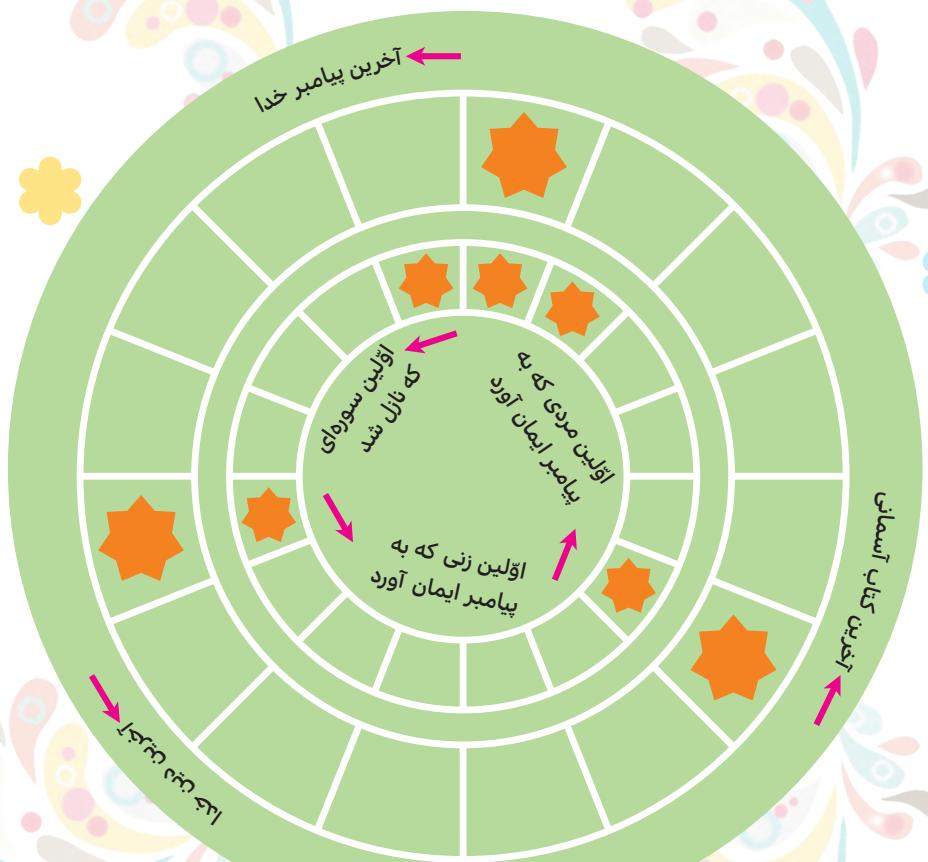
براساس دو شعر زیبا از علی اصغر نصرتی و
محمدعلی دهقانی

ایستگاه خلاقیت

مسلمانان جهان شادی خود را از بعثت پیامبر با برگزاری جشن نشان می‌دهند. ما نیز قرار است به کمک هم، برای مبعث پیامبر جشنی بپیاس کنیم.
تقویم را باز می‌کنیم و روز عید مبعث را در آن پیدا می‌کنیم:
تاریخ برگزاری جشن را مشخص می‌کنیم. کارها را می‌نویسیم و وظایف هر گروه را تعیین می‌کنیم.
شما هم می‌توانید مثل ما این روز را جشن بگیرید؛ پس دست به کار شوید و برنامه‌های جشن خود را در این جدول بنویسید.

نام جشن ما:
تاریخ:
محل برگزاری:
مهمان‌ها:
برنامه‌های جشن:
وظایف گروه ما:





درس یازدهم*



از کاروان عقب مانده است؛ زیرا شترش دیگر نمی‌تواند قدمی بردارد.
بارها را خود بر دوش می‌گیرد و پیاده به راه ادامه می‌دهد.
آفتاب به شدت می‌تابد. بسیار تشنه و خسته است؛ عرق از سر و رویش می‌ریزد.
به سختی نفس می‌کشد اما همچنان با اراده بیابان را پشت سر می‌گذارد.
خود را از یاد برده است و هدفی جز رسیدن به رسول خدا و سپاه اسلام ندارد؛
سپاهی که برای مقابله با دشمنان اسلام به سرزمینی دور می‌رود.

در گوشه‌ای از آسمان، ابری می‌بیند.
– «خدایا! تو را شکر می‌کنم. در میان این صحرای خشک و این ابر!»
راه خود را به سوی آن کج می‌کند. به محلی می‌رسد که مقداری آب باران در آن
جمع شده است؛ آبی زلال و خنک!

دستانش را پُر می‌کند؛ آب را به نزدیک لب‌های
خشکیده‌اش می‌برد اما ناگاه به یاد چیزی می‌افتد.
آب را با دقّت در مشکی که به همراه دارد، می‌ریزد
و حرکت می‌کند.



مدّت‌هاست که پیاده می‌رود؛ خسته و تشنه‌تر
از قبل است.
ناگهان از دور چشمش به سپاه اسلام می‌افتد.
اشکِ شوق از چشمانش سرازیر می‌شود؛ سریع‌تر
گام برمی‌دارد.

*دانشآموزان نام این درس را تعیین می‌کنند.

سپاهیان از دور شَبْحِی^۱ را می‌بینند.

– «ای رسول خدا، کسی به سوی ما می‌آید».

– «خدا کند ابوذر باشد!»

شبح نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود؟

یکی از سپاهیان فریاد می‌زند: «او ابوذر است. ابوذر می‌آید».

پیامبر لبخند می‌زند.

پیامبر خدا به استقبالش می‌آید.

بارها را از دوش او می‌گیرد.

ابوذر از شدّت خستگی و تشنگی، بی‌حال بر زمین می‌افتد.

– «برادران، آب بباورید؛ ابوذر خیلی تشنه است».

لب‌های خشکیده‌اش باز می‌شود و با صدایی ضعیف می‌گوید: «نه! لازم نیست. آب

همراه دارم!»

– «آب همراه داشتی و ننوشیدی؟»

– «بله ... در آن مشک ... آب گوارایی است...».

– «پس چرا از آن ننوشیدی؟»

– «با خود گفتم شاید رسول خدا تشنه باشد؛ صبر کردم تا نخست او از آن بنوشد...».

و از حال می‌رود.

سپاهیان بُهْت زده^۲ به ابوذر نگاه می‌کنند.

لبخندی پرمعنا بر لبان پیامبر خدا نقش بسته است.

۱- شَبْح: سایه

۲- بُهْت زده: شگفت‌زده



برایم بگو

از رفتار این دو دوست (پیامبر و ابودر) چه درسی گرفتی؟

کامل کنید

حدیث زیر را با دقّت بخوانید.

رسول خدا فرمود: «سه کار است که باعث می‌شود محبت دوستانت به تو زیاد شود:
وقتی آنها را دیدی سلام کنی؛
وقتی وارد مجلسی می‌شوند، برایشان جا باز کنی؛
آنها را با نام‌هایی که نیکوست و دوست دارند، صدا بزنی.»

با توجه به مفهوم حدیث بنویسید که شما برای دوستانتان چه کارهای دیگری انجام می‌دهید تا دوستی تان بیشتر شود.

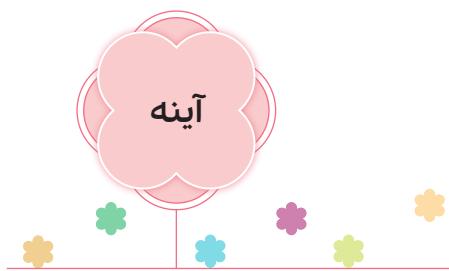
عيادت هنگام بيماري

بررسی کنید

پیامبر اسلام - صلی اللہ علیہ و آله - می فرماید:

«مؤمن آینهٔ مؤمن است.»

بے نظر شما آینهٔ چہ ویژگی‌های دارد که انسان‌های خوب و مؤمن در ارتباط دوستانه با یکدیگر، باید مثل آینه باشند؟



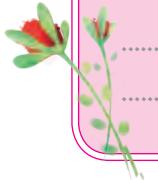
- ۱- آینه عیب ما را فقط به ما نشان می‌دهد.
- ۲- آینه سر ما عیب‌جویی نمی‌کند.
- ۳- عیب ما را آرام و بی‌صدا می‌گوید و داد نمی‌زند.
- ۴- عیب ما را بزرگ و کوچک نمی‌کند.
- ۵-



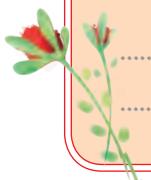
گفت و گو کنید

در گروههای دو نفره به این سؤال‌ها پاسخ دهید.

تو از دوستت چه انتظاری داری؟



حدس می‌زنی دوستت از تو چه انتظاراتی دارد؟



حالا نوشته‌ات را با نوشته‌ی دوستت عوض کن. آیا درست حدس زده‌ای؟ آیا او درست حدس زده است؟ در این باره با هم گفت و گو کنید.

ایستگاه فکر

دوستان شما چه ویژگی‌های خوبی دارند؟ چهار ویژگی خوب دوستانت را بنویس.

.....

.....

.....

.....

آیا می‌دانی تمام این ویژگی‌هایی که برای دوستانت نوشته‌ی، ویژگی‌های خودت هم هستند؟

شاید بگویی من که بعضی از این ویژگی‌ها را ندارم! اما دیر یا زود شما هم دارای این ویژگی‌ها خواهی شد؛ می‌دانی چرا؟ برای پاسخ دادن به این سؤال، درباره‌ی این شعر با دوستان خود گفت‌وگو کن و معنای آن را در چند جمله بگو.

تو اول بگو با کیان زیستی پس آنگه بگوییم که تو کیستی

تدبّر کنیم

لیَتَنِی لَمْ أَتَخِذْ فُلَانًا حَلِیًّا

(فرد گناهکار در روز قیامت می‌گوید) ای کاش فلانی را به عنوان دوست انتخاب نکرده بودم.

سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۸

این آیه را بخوانید و درباره‌ی پیام آن با دوستانتان گفت‌وگو کنید.

با خانواده

فردی که نمی‌شناسید در فضای مجازی به شما پیام دوستی داده است.
آیا به او اعتماد می‌کنید؟ چرا؟
آیا فوراً پاسخ او را می‌دهید؟ چرا؟

درس دوازدهم

روزی برای تمام بچه‌ها



آسمان پوشیده از ابر بود و باد شدیدی می‌وزید.
شاخه‌ها از سرما می‌لرزیدند و برگ‌ها به نوبت می‌افتدند. آن روز از سردترین روزهای
پاییز بود.
کلاس، تازه شروع شده بود. خانم شریفی از جایش بلند شد و رو به روی بچه‌ها ایستاد.

۱

۲

معلوم است که خوردم!
خانم اجازه منظورتان چیست؟

بچه‌ها! دیروز همگی
غذا خوردید؟

۳

۴

اجازه خانم!

مادر بزرگم می‌گوید،
بعضی کودکان در
کشورهای فقیر
غذای کافی برای
خوردن ندارند.

فکر می‌کنید همه‌ی
بچه‌های دنیا هر
روز غذا می‌خورند و
سیر می‌شوند؟

۵

بله؛ بسیاری از کودکان آواره
و جنگزده در سراسر دنیا
گرسنه می‌خوابند.

مگر ممکن است
کسی غذا نخورد؟

بله...!

راستی بچه‌ها! دیشب
شما راحت خوابیدید؟

۶



۷

کودکان بسیاری،
خانه ندارند و شب‌ها
زیر پل‌ها، کنار خیابان‌ها و
در پارک‌ها می‌خوابند.

۸

عزیزانه! دیشب نگران
نبودید؟ خطری شما
را تهدید نمی‌کرد؟



۹

بچه‌ها با
کنجکاوی پرسیدند:
چه خطری؟



۱۱

اجازه!
مثل کودکان فلسطینی
که روزها و شبها
آرامش ندارند.



۸۳

بچه‌ها! دوست دارید روزی بباید که
همهی کودکان دنیا بدون گرسنگی
و نگرانی و با آرامش بخوابند؟



بچه‌ها با خوشحالی سرهاشان را تکان دادند.

- ای کاش چنین
روزی بباید!



خانم شریفی به ابرهای پشت پنجره چشم دوخت و گفت: «بچه‌ها! روزی که امام
مهریان ما ظهرورکند، دوران ستمگران به پایان می‌رسد و همهی بچه‌های دنیا در آن
روز زیبا، شاد و خندان هستند.

ما برای آمدن مهدی موعود* که خدا و پیامبرش مژده‌ی آمدن او را به ما داده‌اند،
دعا می‌کنیم و هرگاه نام آن حضرت را به زیان می‌آوریم، می‌گوییم: عَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَهُ،
یعنی خدا ظهورش را نزدیک گرداند؛ زیرا آن حضرت با خود هدیه‌های می‌آورد که دنیا
پر از لبخند و شادی می‌شود.»

* موعود: وعده داده شده

برایم بگو

حضرت مهدی - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ - با خود چه هدیه‌هایی می‌آورد؟



هریک از این هدیه‌ها، چطور باعث خوشحالی همه‌ی مردم جهان می‌شود؟

بررسی کنید

مردم با یکدیگر

دنیا

بدهی‌ها

وقتی امام زمان - عَجَّلَ

الله فَرَجَهُ - ظهور کند...

تدبیر کنیم

خداوند در قرآن به انسان‌ها و عده داده است:

جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهْوًا

حق می‌آید و باطل نابود می‌شود؛ بدون تردید، باطل نابودشدنی است.

سوره‌ی إسراء، آیه‌ی ۸۱

به نظر شما میان درس و مفهوم این آیه چه ارتباطی وجود دارد؟

دعا کنیم

برای زیباتر شدن جهان چه آرزوهایی دارید؟

برای رسیدن به این آرزوها چه دعایی می‌کنید؟

برای آمدن این روز، آیا دعا کردن کافی است؟ یا باید ...

همخوانی کنیم

منتظرم که پر کشد
کلاغ ظلم و دشمنی
تمام زندگی شود
پُر از امید و روشنی
منتظرم و می‌رسی
به شهرِ ما، به داد ما
ای که همیشه می‌تپد
قلب شما به یاد ما

منتظرم که گل دهد
درختِ آرزوی من
قشنگ و تازه‌تر شود
تمام رنگ و بوی من

منتظرم تا برسی
مرا ز غم رها کنی
زمین خسته را پُر از
محبت و صفا کنی

مهدی وحیدی صدر

خاله نرگس



روز جمعه بود.

پدر دفتر یادداشتش را آرام نگاه می‌کرد.

اسم تمام خویشاوندان در آن بود؛ خویشاوندان پدر و مادرم.

پدر گفت: «این هفته نوبت دیدار با خاله نرگس است».

من و نجمه و هُدی کوچولو خیلی خوشحال شدیم. خیلی خاله نرگس را دوست داریم.

خاله نرگس، خاله‌ی پدرم است. او پیرزن بسیار مهربانی است و تنها زندگی می‌کند. زنگ خانه‌اش را زدیم. چند لحظه منتظر ماندیم؛ صدایی نیامد.

دوباره زنگ زدیم و صبر کردیم اما خبری نشد.

حدس زدیم زنگ در خراب است. در زدیم؛ باز خبری نشد.

پدر کمی محکم‌تر به در کوبید!

— آمدم! ...

صدای خاله نرگس از دور به گوش رسید. خدا را شکر، صدای در را شنید. وقتی در را باز کرد، انگار دنیا را به او داده بودند.

صورتش مثل گل شکفت و با خوشحالی گفت: «خوش آمدید! صفا آوردید!»

بعد هم یکی یکی ما را نوازش کرد و بوسید و با همه احوالپرسی کرد.

داخل شدیم. خانه‌اش خیلی تمیز و مرتب بود.

دور هم نشستیم و تعریف‌ها شروع شد.

خاله نرگس گفت: «دلم خیلی برایتان تنگ شده بود. ببخشید پشت در ماندید.

مددتی است شنوای من کم شده و زنگ در هم خراب است. دوست داشتم شما

را ببینم اما هوا سرد است و من هم نمی‌توانم زیاد از خانه بیرون بیایم؛ خیلی

خوشحال شدم که آمدید!»

آن روز خیلی به ما خوش گذشت و چیزهای زیادی یاد گرفتیم!

خاله نرگس خاطره‌های قشنگی از فرزند شهیدش تعریف کرد و از زندگی مردم در زمان قدیم و از دوران کودکی اش برایمان گفت.

پدر زنگ خانه‌ی خاله نرگس را تعمیر کرد. مادرم هم با خاله قرار گذاشت که او را پیش یک پزشک ببرد.

وقتی به خانه برگشتم، به مادرم گفتم: «چقدر خوب شد که به خانه‌ی خاله نرگس رفتیم. هم پای صحبت یک انسان با تجربه و مهربان نشستیم و هم به او کمک کردیم.»



برایم بگو

با توجه به داستان «خاله نرگس»، چه پیشنهادهایی برای هریک از موارد زیر دارید؟

بهترین روز برای دیدار با خویشاوندان

یک پیشنهاد برای اینکه بتوانیم به دیدار همه‌ی آشنایان برویم.

کارهای پسندیده‌ای که در دیدار با خویشاوندان می‌توانیم انجام دهیم.

کامل کنید

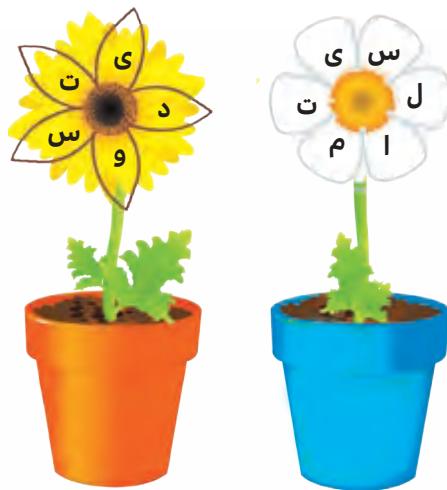
پیشوایان دین ما به دیدار خویشاوندان (صله‌ی رحم) بسیار سفارش کرده‌اند. در اینجا برخی از سخنان آنها را با هم می‌خوانیم. کلمات جا افتاده را از گلدان‌ها پیدا کنید و در جای خالی بنویسید.

* خداوند کسانی را که به دیدن خویشاوندان خود می‌روند و از حال آنها جویا می‌شوند، دوست دارد و اخلاق آنها را می‌کند.

* وقتی به دیدار خویشاوندان می‌رویم، دل‌های ما به هم نزدیک و قهرها به تبدیل می‌شود.

* صله‌ی رحم، انسان را شاداب می‌کند و به او می‌دهد.

* رفت و آمد با خویشاوندان موجب زیاد شدن و جسم می‌شود.



● به نظر شما صله‌ی رحم چه فایده‌های دیگری دارد؟

کفت و گو کنید

- در هنگام دید و بازدید، هریک از موارد زیر چه نتایجی به دنبال دارد؟
- مشغول بودن به گوشی و سرگرم شدن در فضای مجازی
 - تهیه‌ی هدیه‌ای ساده برای کسی که به دیدارش می‌رویم.

ایستگاه فکر

فکر کن بزرگ فامیل هستی و قرار است چند قانون برای دیدار خویشاوندان وضع کنی تا همه بیشتر به هم سر بزنند؛ چه قانون‌هایی برای این کار می‌نویسی؟

۱- هر هفته به دیدار پدر بزرگ و مادر بزرگ برویم.

- ۲
- ۳
- ۴

به نظر شما وقتی به دیدار خویشاوندان می‌رویم، باید چه آداب دیگری را رعایت کنیم؟

۱- سلام کردن به بزرگ‌ترها

- ۲
- ۳
- ۴

دعا کنیم

خدایا! کمک کن تا به خویشاوندانم نیکی کنم و به آنها احترام بگذارم.

خدایا! یاری ام کن تا با آنها مهریان باشم و اذیتشان نکنم.

خدایا!

اولین بانوی مسلمان



بچه‌ها سلام!

من کوه نور هستم؛ معروف‌ترین کوه در سرزمین عربستان.
کنار مگه ایستاده‌ام. اسم «غار حرا» را حتماً شنیده‌اید. این غار درون من است.
من از گذشته‌های دور ماجراهای زیادی را از نزدیک دیده‌ام و خاطره‌های بسیاری در
سینه دارم. یکی از شیرین‌ترین خاطراتم درباره‌ی بانوی بزرگ مگه است.
او یکی از ثروتمندترین زنان مگه بود؛ خدا را بسیار دوست داشت و برخلاف بیشتر
مردم مگه که بتپرست بودند، خدای یکتا را می‌پرستید.
با اینکه ثروتمندان مگه خواستگار او بودند، او با پیامبر اسلام ازدواج کرد.
دشمنان خدا از این کارش خیلی ناراحت شدند و او را ترک کردند.
خیلی‌ها حتی به او سلام نمی‌کردند، اما او همیشه خوشحال بود
و خدا را شکر می‌کرد.



این بانوی بزرگ در برابر تمام سختی‌ها صبر کرد و هرگز حاضر نشد از یاری پیامبر خدا دست بردارد.

پیامبر بارها از دامنه‌ی من بالا می‌آمد و در غار حراء، خدا را عبادت می‌کرد. این بانوی مهریان هم گاهی با او همراه بود و گاهی با کوله‌بار آب و غذا از مکه به طرف من می‌آمد. با عشق به پیامبر، خود را از دامنه‌های من بالا می‌کشید و به نزد او می‌رفت.

شیب من تند است و صخره‌هایم تیز و قامتم بلند. بالا آمدن از من بسیار سخت است اما او بارها بدون خستگی از این راه پر پیچ و خم عبور کرد.

هنگامی که پیامبر خدا در کنار کعبه نماز می‌خواند، حضرت علی و او نیز پشت سرشن می‌ایستادند. او اولین بانوی مسلمان است.

روزی شنیدم خدا به پیامبرش مژده داد که هدیه‌ای بسیار گران‌بها به او خواهد داد و مدتی بعد خداوند، فاطمه را به او و همسرش بخشید.

دشمنان اسلام، پیامبر و یارانش را سه سال در محاصره نگه داشتند و آنها را از آب و غذا محروم کردند؛ شب‌ها در تاریکی وحشت‌زا بودند و روزها زیر آفتاب طاقت‌فرسا. این بانوی فداکار و دختر دوساله‌اش فاطمه نیز در این مدت، آنجا بودند و مثل همه در رنج و سختی زندگی می‌کردند.

او با اینکه سال‌ها در ناز و نعمت زندگی کرده بود، رنج‌ها و گرسنگی‌ها را تحمل کرد و همه‌ی ثروتش را برای کمک به پیامبر و یارانش خرج کرد. پیامبر خدا هم خیلی او را دوست داشت.

چهره‌ی خدیجه، این بانوی مهریان و فداکار را هرگز از یاد نخواهم برد.

برایم بگو

خداآوند چه نعمت‌هایی به حضرت خدیجه بخشیده بود؟
به نظر شما بهترین این نعمت‌ها کدام بود؟

کامل کنید

پاسخ‌ها را در خانه‌ها بنویسید. سپس حروف را به ترتیب اعداد بخوانید تا سخن پیامبر کامل شود.

۱- حضرت خدیجه، اولین مسلمان است. (۶_۱۴)

۲- برخلاف بیشتر مردم مگه، که بتپرست بودند، حضرت خدیجه یکتا را می‌پرستید. (۷_۸_۵_۱۶)

۳- حضرت خدیجه با و استقامت در کنار پیامبر همه‌ی سختی‌ها را تحمل کرد. (۱۵_۱۷_۱۴)

۴- حضرت خدیجه، نسبت به پیامبر بسیار و فداکار بود و هرگز از یاری پیامبر دست برنداشت. (۱۹_۱۲_۱۱_۱۳)

پیامبر اسلام می‌فرماید:

«به خدا قسم، پروردگار نکرد.
وقتی همه به من کفر می‌ورزیدند، او به من ایمان آورد و با ثروت خود به کمک شتافت.»



ایستگاه فکر

حضرت خدیجه - سلام الله علیہا - چه ویژگی‌هایی داشت که پیامبر او را آنقدر دوست داشت؟

وقتی که یاران پیامبر اندک بودند، ایشان بهترین

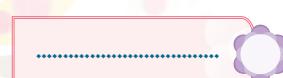
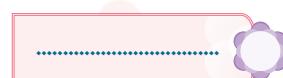
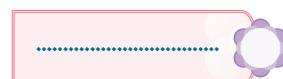
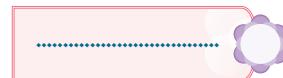
مادر

وقتی که پیامبر و یارانش در رنج و سختی زندگی می‌کردند با از ایشان حمایت می‌کرد.

بگرد و پیدا کن

در این جدول، کلمه‌هایی قرار داده شده است. از بین آنها چهار کلمه را انتخاب کنید و بگویید ارتباط آن با داستان «اولین بانوی مسلمان» چیست.

م	پ	ج	ن	و	ر	و	ن
ک	ی	ک	ر	ی	ا	ا	ف
د	ا	ع	ا	ا	س	م	د
ت	م	ب	ی	ب	ل	س	ا
د	ب	۵	م	ط	ا	ف	ک
ا	ر	ژ	ر	ا	م	م	ا
ب	ن	ل	ن	م	ا	ز	ر
ع	ر	ب	س	ت	ا	ن	ی



یک ماجرای زیبا



چند روزی بود که کمردرد، حسابی آزارش می‌داد. توانایی اش کم شده بود و به سختی کار می‌کرد. همسرش، خاله کوکب، پا به پای او زحمت می‌کشید، اما باز نمی‌توانستند حیاط مدرسه و راهروها و کلاس‌ها را خوب نظافت کنند.

مدیر مدرسه از دستش راضی نبود و چند بار به او تذکر داده بود. خیلی نگران بود.

— «خدایا اگر شخص دیگری را به جای من بیاورند... اگر این خانه‌ی کوچک را از من بگیرند، با دست خالی کجا بروم؟»
نمی‌دانست چه باید کند. بندۀ‌ی خدا خانمش هم خیلی غصه می‌خورد.



روزها به سختی می‌گذشت تا اینکه یک روز صبح، همین که خاله کوکب به طرف حیاط رفت، دید همه‌جا خیلی خوب جارو شده است.
خیلی تعجب کرد! به طرف کلاس‌ها رفت؛ آنها هم تمیز و جارو شده بودند!
— «خدایا! چه کسی مدرسه را جارو کرده؟»
نگران شد!

— «شاید همسرم مخفیانه این کار را کرده است!»
وقتی ماجرا را به همسرش گفت، او هم بسیار شگفتزده شد و گفت: «نه کار من نیست.»

بابا مراد و خاله کوکب تا شب؛ مدرسه را زیر نظر گرفتند تا بدانند کار چه کسی بوده است اما متوجه نشدند.

صبح روز بعد دوباره دیدند که مدرسه خیلی تمیز و پاکیزه است! باز تا آخر شب نفهمیدند کار کیست!

مدرسه بسیار تمیز و مرتب بود و آقای مدیر هم بسیار خوشحال و راضی!
سرایدار و همسرش تصمیم گرفتند هر طور شده بفهمند کار چه کسی بوده است.
آن شب تا صبح بیدار ماندند.

نزدیک طلوع آفتاب، ناگهان دیدند پسر بچه‌ای آرام از دیوار مدرسه پایین پرید. جارو را برداشت و شروع کرد به جارو زدن.

قیافه‌اش آشنا بود. به سرعت به سوی او رفتند.
پسر بچه خجالت کشید و سرشن را پایین انداخت و سلام کرد.
اشک در چشم‌هایشان جمع شده بود.

— «پسر جان اسمت چیست؟»

— «عباس بابایی.*»

نمی‌دانستند چگونه از او تشکر کنند.

— «پسر جان! تو باید درس بخوانی! این کارها وظیفه‌ی ماست.»

— «من که به شما کمک می‌کنم، خدا هم در درس‌هایم به من کمک می‌کند.»

* خاطره‌ای از کودکی شهید امیر سرلشکر عباس بابایی



برایم بگو



از کار خلبان قهرمان، شهید عباس بابایی آموختم که

بررسی کنید

آیا برای کمک به دیگران همیشه باید منتظر باشیم تا آنها از ما کمک بخواهند؟



هفتنه‌ی گذشته دوستم نتوانست به
مدرسه بیاید. من امروز



دوستم پایش شکسته است و با
عصا به مدرسه می‌آید. من

دوستم امروز لقمه‌اش را در خانه
جا گذاشته است. من



گفت و گو کنید

با توجه به داستان، درباره‌ی معنای این سخن امام علی – علیه السلام – با دوستان خود گفت و گو کنید.

«برترین نیکی، کمک به دیگران است.»

به کار بیندیم

این قصه را بخوانید؛ سپس عبارت پایان آن را کامل کنید.

نرم نرمک باران می‌بارید.

کیفم روی دوشم بود و به سوی مدرسه می‌رفتم. دست‌هایم یخ کرده بودند.
باران، کم‌کم شدید شد و من بدون چتر تنددند از کوچه‌ها می‌گذشتم.
قطرهای باران به صورتم می‌خورد و بیشتر سردم می‌شد.

ناگهان احساس کردم حتی یک قطره باران هم به صورتم نمی‌خورد. فکر کردم باران
قطع شده اما وقتی دقیقت کردم، دیدم خانم همسایه چتر خود را بالای سرم گرفته
است.

به او سلام کردم و او هم با لبخند جوابم را داد.
خانم همسایه تا در مدرسه همراه من آمد و بعد با من خداحافظی کرد و برگشت.
با اینکه مسیرش با من یکی نبود اما برای کمک کردن به من تا جلوی در مدرسه
آمده بود. چه همسایه‌ی مهربانی!

وقتی مهربانی خانم همسایه را دیدم، با خودم تصمیم گرفتم



ایستگاه فکر

داستان زیر را بخوانید و جمله‌ی آخر آن را کامل کنید.

زمستان آن سال هوا خیلی سرد بود.

همه‌ی بچه‌ها با لباس‌های گرم و پشمی به مدرسه می‌آمدند.

پدر علی برای او یک بارانی گرم خریده بود تا در هوای سرد زمستان بپوشد.

یک روز مادر علی متوجه شد که علی بارانی اش را نمی‌پوشد و با همان لباس‌های

همیشگی به مدرسه می‌رود! وقتی علی از مدرسه برگشت، از او پرسید: «علی جان!

چرا بارانی‌ات را نمی‌پوشی؟»

علی سرش را پایین انداخت و گفت: «من هر روز با هم‌کلاسی‌ام به مدرسه می‌روم.

او بارانی ندارد و سردش می‌شود؛ من هم نمی‌پوشم تا مانند او باشم و او ناراحت

نشود.»



مادر لبخندی زد و فردای آن روز یک بارانی گرم دیگر خرید و به بچه‌های آن را به دوست علی هدیه کرد.
از آن پس علی^{*} بارانی اش را می‌پوشید و خوشحال و خندان با دوستش به مدرسه می‌رفت.

برایم بگو



آدم‌های موفق و بزرگ مانند شهید علی صیاد شیرازی، در کودکی هم

تدبّر کنیم

أَحِسِنْ كَمَا أَحَسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ

به دیگران نیکی کن؛ آن چنان که خدا به تو نیکی کرده است.

سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۷

میان این آیه و داستانی که خواندید، چه ارتباطی می‌بینید؟

* خاطره‌ای از کودکی شهید امیر سپهبد علی صیاد شیرازی

اسب طلایی



باز هم برنده شد!

تک تک بچه ها را پشت سر گذاشت و به خط پایان رسید.

هیجان زده فریاد کشید: «هیچ کس نمی تواند از اسب طلایی من جلو بزند!»

احسان مهارت خوبی در دوچرخه سواری دارد. دوچرخه اش هم خیلی خوب است؛

تند و تیر، سبک، روان و بسیار زیبا، بدنه ای طلایی اش زیر نور می درخشند!

نام قشنگی هم برایش گذاشته است: اسب طلایی!

خیلی دوست دارم سوار دوچرخه اش بشوم.

عصر چهارشنبه ...

احسان با دوچرخه اش به در خانه‌ی ما آمد؛ لبخند زد.

— «سلام حمید. اسب من دو روز در خدمت شما!»

هیجان زده شدم.

— «برای چی؟

— «دروز به مسافرت می رویم. گفتم شاید دوست داشته باشی اسبم در این مدت پیش

تو باشد. یال و بدنش را حسابی شسته ام. هرجا دوست داری با آن برو.»

خدا حافظی کرد و رفت.

چند قدم که دور شد، سررش را برگرداند و لبخندزنان گفت:

«به آب و علف نیاز ندارد! فقط مراقب باش زخمی نشود. عصر جمعه اسبم را

بیاور.

با شور و شوق بسیار سوار شدم.

عجب دوچرخه‌ای!

چند بار تا ته کوچه رفتم و برگشتم. در همین موقع مادرم وارد کوچه شد.

— «سلام! احسان دوچرخه اش را دو روز به من داده است.»



هیجان زده چرخ جلویش را بلند کردم و محکم به زمین کوبیدم.
مادرم با ناراحتی گفت: «عزیزم! این امانت مردم است. باید از آن درست استفاده
کنی. اگر دوچرخه اش را خراب کنی، خسارت‌ش را باید بدهی.»

صبح پنجشنبه ...

«جعفر! جعفر! روز بیا دم در!»
جعفر به همراه برادرش رضا دم در آمد.
تا نگاهش به دوچرخه افتاد، چشم‌هایش از خوشحالی برقی زد.
«اسب طلای احسان! زیر پای تو چه می‌کند؟»
«تا دو روز دست من است. بیا تو هم سوار شو چند دور بزن.»
رضا پرسید: «از صاحب دوچرخه اجازه گرفته‌ای که آن را به دیگران هم بدهی؟»
با تعجب گفتم: «اجازه برای چی؟ دو روز اختیار این اسب با من است!»
رضا لبخندی زد.



– «شما که صاحبیش نیستی. اگر احسان اجازه ندهد، نمی‌توانی آن را به شخص دیگری بدهی.»

عصر جمعه ...

سوار اسب طلایی شده بودم و دور حیاط می‌چرخیدم.
مادرم پنجره را باز کرد:
– «حمید جان، زودتر دوچرخه‌ی احسان را برایش ببر.»
– «بعد از شام می‌برم!»
مادرم با تعجب نگاهم کرد.
– «مگر خودش نگفته بود عصر جمعه دوچرخه را بیاور. عصر جمعه الان است نه بعد از شام.»

از حرکت ایستادم. دوست داشتم تا شب با آن بازی کنم.

با خودم فکر کردم



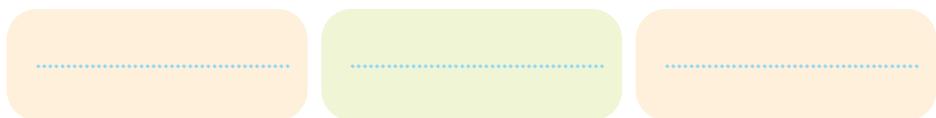
حمید به چه چیزی فکر می‌کرد و چه تصمیمی گرفت؟

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْدُوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا

خدا فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازگردانید.

سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۸

با توجه به داستان درس، به نظر شما چگونه می‌توانیم به این آیه عمل کنیم؟



فکر می‌کنید، کدامیک از این بچه‌ها، امانت‌دار خوبی بوده است؟

وحید پاک‌کنی را که در مدرسه از دوستش به امانت گرفته بود به خواهر کوچکش داد تا از آن استفاده کند.

ستاره در کتابی که از دوستش به امانت گرفته بود، برای یادگاری چند گل کشید و جمله‌ای زیبا نوشت.

سینا و سعید اسمشان را روی نیمکت مدرسه نوشته‌اند تا یادگاری بماند.

مریم ظرف نذری همسایه را فوراً شست و در گوشه‌ای از آشپزخانه گذاشت تا در اوّلین فرصت، آن را به همسایه بازگرداند.

لیلا می‌خواست کتابی را که برای یک هفته از کتابخانه امانت گرفته بود، بازگرداند اما آن قدر سرگرم کارهای دیگر شد که این کار را فراموش کرد.

امیرحسین اطلاعات خصوصی دوستش را بدون اجازه‌ی او در فضای مجازی منتشر کرد.

ایستگاه فکر

اگر به امانت دیگران ضرر برسانیم، چگونه باید جبران کنیم؟

بازی، شادی

خانم معلم ما دانشآموزان کلاس را به گروه‌های ده نفره تقسیم کرده است و میان گروه‌ها بازی پیامرسانی را اجرا می‌کند. او به سمت من می‌آید؛ خم می‌شود و جمله‌ای* را آهسته در گوشم می‌گوید. سپس می‌ایستد و می‌گوید: «این جمله را در گوش نفر بعدی بگو. نفر آخر، جمله را روی تخته بنویسد. می‌خواهم ببینم این جمله تا نفر آخر گروه چه می‌شود!»

گفت و گو کنید

بین ضربالمثل یک کلام و چهل کلام با موضوع «امانت‌داری» چه ارتباطی وجود دارد؟

دعا کنیم

خدایا!

ای که در قرآن به ما فرمان داده‌ای تا امانت را به صاحبین بازگردانیم؛
کمکم کن تا امانت‌دار خوبی باشم و کتاب دوستم را همان‌طور که قرض گرفته‌ام،
به او بازگردانم.
کمکم کن تا

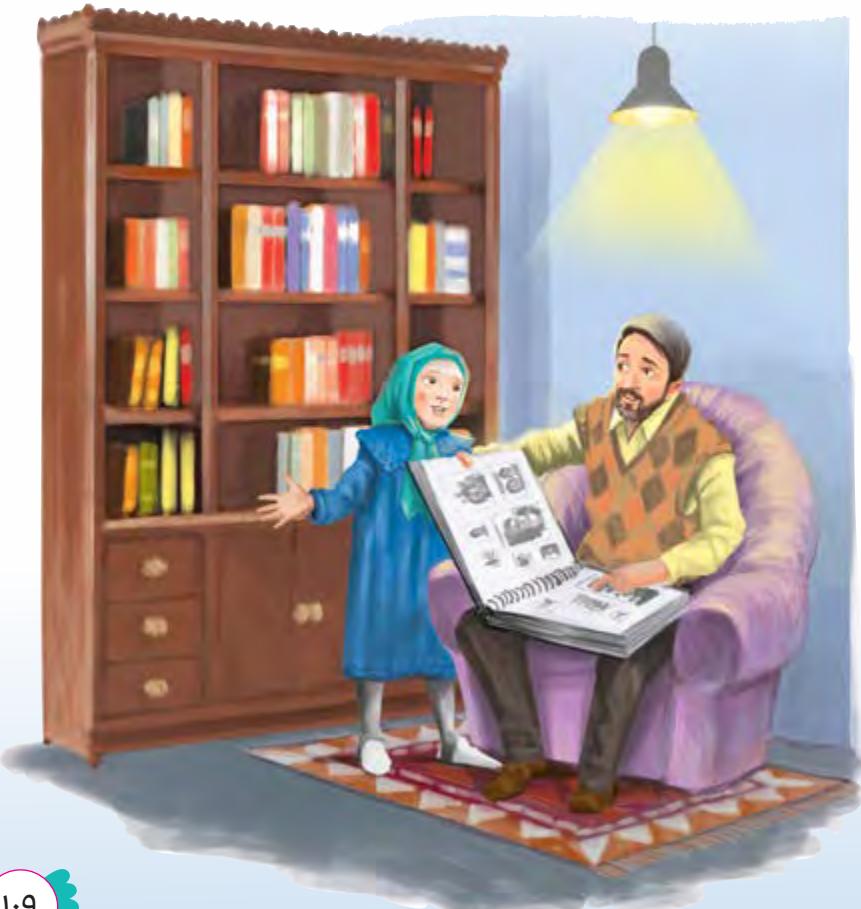
* جمله‌ی انتخاب شده، بیش از هفت کلمه داشته باشد.

درس هفدهم

آقای بهاری، خانم بهاری



پدرم آلبومش را باز کرده بود و با هم عکس‌ها را تماشا می‌کردیم.
هر کدام را نمی‌شناختم، پدرم معزّفی می‌کرد.
یکی از آنها جوانی بود که با مهریانی دست خود را روی شانه‌ی کودکی گذاشته بود
و هر دو لبخند بر لب، کنار رودخانه ایستاده بودند. پدرم خم شد؛ صورت آن مرد
جوان را بوسید و گفت:
«این آق، اوّلین معلّم من است و این عکسِ روز اردوی ماست.



وقتی من خواستیم از اردو برگردیم، من گفتم آقا اجازه! دوست دارم با شما عکس بگیرم. او هم با مهریانی دستش را روی شانه‌ی من گذاشت و با هم عکس گرفتیم. یادش به خیر! چه روز خوبی بود.»

پرسیدم: «اسم او چیست؟»

پدرم گفت: «آقای بهاری. خیلی او را دوست دارم. او خیلی چیزها به من آموخت: قرآن، حروف الفباء، جمله‌سازی، ریاضی، شعر و یک دنیا حرف شنیدنی و زیبا».

به پدرم گفتیم: «چه جالب! اسم خانم معلم ما هم خانم بهاری است.»

پدرم غرق تماشای عکس آقای بهاری بود.

پرسیدم: «آقای بهاری الان کجاست؟»

پدرم گفت: «در خیابان لاله در یک خانه‌ی بزرگ و قدیمی زندگی می‌کند.

چند سال او را ندیده بودم اما خوشبختانه پارسال او را در یک کتاب فروشی دیدم. انگار دنیا را به من داده بودند؛ خیلی خوشحال شدم و نشانی اش را گرفتیم. اتفاقاً پس فردا که روز معلم است، می‌خواهم به دیدن او بروم.

معلم خیلی عزیز است. پیامبر خدا می‌فرمایید: به کسی که از او دانش می‌آموزید، احترام بگذارید».

من گفتیم: «من هم می‌آیم؛ خیلی دوست دارم او را ببینم».

روز معلم بود. من و پدرم با یک دسته گل به دیدار آقای بهاری رفتیم. خانمی در را باز کرد و گفت: «بفرمایید!»

وای چه جالب! خانم بهاری بود!

— «سلام خانم!»

خانم بهاری تا مرا دید، صورتش مثل گل شکفت.

— «سلام عزیزم! شما کجا؟ اینجا کجا؟ خانه‌ی ما را چطور پیدا کردی؟ بفرمایید!» شگفت زده شده بودم!

داخل رفتیم. آقای بهاری با عصا در حیاط ایستاده بود. پدرم با مهریانی به سوی او رفت و او را به گرمی در آغوش گرفت.

او هم پدرم را با مهریانی بوسید و احوالپرسی کرد. بعد دست روی شانه‌ی پدرم

گذاشت و به خانم بهاری گفت:
«این آقا که به دیدار من آمد، دانشآموز من است».
خانم بهاری هم دست روی شانه‌ی من گذاشت و گفت: «این دختر ناز هم دانشآموز
من است».

آقای بهاری لبخند زد: «چه خوب! خانه‌ی ما امروز مدرسه شده است.
مدرسه‌ای صمیمی با دو معلّم و دو شاگرد!»



برایم بکو

بهترین راه تشنگر از معلّم را چه می‌دانی؟

کامل کنید

جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید.

پاسخ سکوت محبت قوی

بلند احترام بزرگ

امام علی بن الحسین – عليه السلام – :
«حق معلم بر تو (شاگرد) این است که زمانی که یکی از
شاگردان از او سؤال می‌کند، تو ندهی.»

امام سجاد – عليه السلام – :
«حق معلم بر تو این است که او را بشماری
و به او بگذاری..»

امام چهارم – عليه السلام – :
«وقتی معلم صحبت می‌کند، کنید
و خوب به حرف‌هایش گوش کنید.»

امام زین العابدین – عليه السلام – :
«شاگرد نباید صدایش را در برابر معلم کند.»

وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

(خدا پیامبری از خودشان برانگیخت) تا آنها را تربیت کند
و به آنها قرآن و دانش بیاموزد.

سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۴

به این سخن از امام خمینی (ره) توجه کنید.

معلّمی، شغل انبیاست.

● معلّم‌ها چه کاری انجام می‌دهند؟

● کار پیامبران چیست؟

● چه شباهتی میان کار آنها وجود دارد؟

ایستگاه خلاقیت

با خط خوش نام معلّمان عزیزت در سال‌های گذشته و امسال را بنویس؛ با جمله‌ای محبّت‌آمیز از آنها تشکّر کن و بهترین خاطره‌ای را که از آنها داری، برای دوستان تعریف کن.

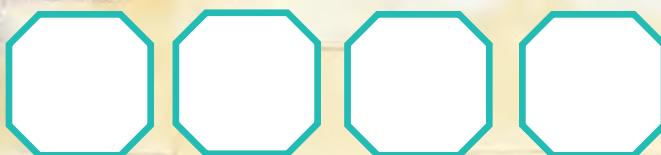
آموزگار

سلام ای مهریان، آموزگارم
 تو را از جان و از دل دوست دارم
 شدی همراه من در کودکی‌ها
 تو با من دوره کردی کودکی را
 مرا تا آسمان پرواز دادی
 به من چشم و نگاه باز دادی
 مرا بردی به باغ سبز ایمان
 به سوی آیه‌های نور و قرآن
 تو گفتی هرچه هست و نیست ازاوست
 مرا بردی کنار خانه‌ی دوست
 معلّم! از تو هستم سبز و پر بار
 مرا در سایه‌ی لطفت نگه‌دار

مهری ماهوتی

با خانواده

به کمک اعضای خانواده، نام چند
 معلّم شهید یا فداکار را در خانه‌های
 زیر بنویسید.



چشمان همیشه باز



بچه‌ها تازه به کلاس آمده بودند که معلم وارد شد. بعد از کمی سکوت، رو به بچه‌ها کرد و گفت: «می‌خواهم فیلم بازدید از باغ پرندگان را به شما نشان دهم.» بچه‌ها که از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شده بودند، بی‌صبرانه منتظر نمایش فیلم بودند. معلم ادامه داد: «البته در مورد این فیلم با شما صحبت‌هایی دارم. اما قبل از آن، بهتر است همه‌ی شما فیلم را ببینید.» با شنیدن این سخن بچه‌ها با تعجب به یکدیگر نگاه کردند...



تصویر بچه‌ها روی پرده افتاد.

آنها با دیدن خودشان شگفتزده شده بودند و با شور و هیجان فراوان یکدیگر را نشان می‌دادند.

فیلم زمان ورود بچه‌ها به باغ را نشان می‌داد. بعضی آهسته وارد باغ می‌شدند و برخی دیگر با عجله.

چند نفر به دنبال هم می‌دویند که ناگهان یکی از آنها سُرخورد و روی زمین افتاد. یکی از بچه‌ها به جای کمک، با دست او را نشان داد و زد زیر خنده! اما یکی دیگر از بچه‌ها دوان دوان به سمت او رفت و دستش را گرفت تا بلند شود.

سپس تصاویری از داخل باغ پخش شد؛ یکی از بچه‌ها به دنبال طاووسی می‌دوید تا پر آن را بکند!



یک دیگر نیز برای یک قوی سفید زیبا، تکه‌ای پوست هندوانه انداخت. قوی بیچاره هم به خیال اینکه غذا برایش انداخته‌اند، آن را خورد. خوردن همان و گیرکردن در گلو همان!

بالاخره قوی سفید با هزار بدختی توانست پوست هندوانه را از گلویش بیرون بیندازد. در این لحظه دوتا از بچه‌های کلاس سرشان را پایین انداختند.

دوربین گوشه‌ی دیگری از باغ را نشان داد. دو نفر از بچه‌ها همراه یکی از دوستانشان که پایش شکسته بود و به سختی با عصا راه می‌رفت، حرکت می‌کردند و مراقب او بودند. یکی از آنها به سمت آبخوری رفت و یک لیوان آب برای او آورد. در گوشه‌ی دیگر، چند نفر مشغول خوردن میوه و کیک بودند و پوست و زباله‌ی آنها را روی زمین می‌انداختند.

صحنه‌ها یکی پس از دیگری می‌آمدند و می‌رفتند. هر چه از زمان فیلم می‌گذشت، صدای همهمه و خنده کمتر می‌شد. همه غافلگیر و بعضی شرمنده شده بودند!



بعد از پایان فیلم، معلم رو به بچه‌ها کرد و گفت:
«بچه‌ها! این تنها از یک ساعت از حضور ما در باغ پرندگان بود که دوربین‌های باغ آن را ثبت کرده بودند. در فیلم اتفاقات گوناگونی افتاده بود؛ اتفاقاتی که گاه سبب ناراحتی و گاه سبب شادی ما می‌شد.



فراموش نکنیم اتفاقات مختلفی که در زندگی هر روز ما پیش می‌آید نیز همین‌گونه است. دوربین‌های دقیق‌تر و حساس‌تری هم هستند که هر لحظه از همه‌ی کارهای خوب و بد ما تصویربرداری می‌کنند و آن فیلم‌ها در روزی بزرگ به همه‌ی ما نشان داده خواهند شد.» در این هنگام، معلم به سمت تخته رفت و روی آن نوشت:

وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَاماً كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ

فرشتگانی بر شما قرار داده که اعمالتان را می‌نویسند و می‌دانند
شما چه می‌کنید.

سوره‌ی انفطار، آیات ۱۰-۱۲



برایم بگو

منظور معلم از دوربین‌های دقیق‌تر و حسناً‌تر چه بود؟

بررسی کنید

آیا دوربین‌های باغ همه‌ی اتفاقات را می‌توانند ثبت کنند؟ فرشتگان خدا چطور؟ این دو را با یکدیگر مقایسه کنید.

فرشتگان خدا	دوربین‌ها در باغ
.....	اتفاقاتی را که در بعضی جاهای افتاد نمی‌توانند ثبت کنند.
.....	حافظه‌ی محدودی برای فیلم‌برداری دارند.

تدبر کنیم

أَلَمْ يَعْلَمْ بِإِنَّ اللَّهَ يَرَى

آیا انسان نمی‌داند که خدا او را می‌بیند؟

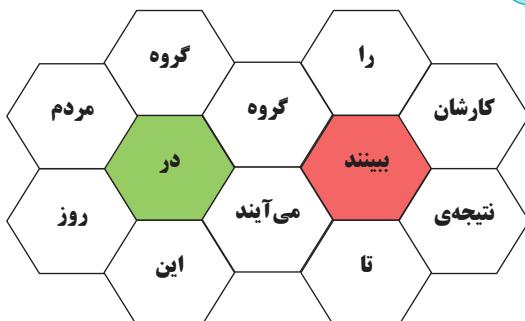
سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱۴

من می‌دانم که خدای بزرگ همه‌ی کارهای من را می‌بیند، پس با خود تصمیم
می‌گیرم که



میان آیه‌ای که خواندیم و این تصویر چه ارتباطی می‌بینید؟

کامل کنید



برای کامل کردن ترجمه‌ی آیه‌ی ۶ سوره‌ی زلزال، از خانه‌ی سیز شروع کنید و به خانه‌ی قرمز برسید.

..... تا هرکس

ذَرْهَای کار خوب انجام داده است، نتیجه‌ی آن را ببیند و هر کس ذَرْهَای کار رشت انجام داده است، نتیجه‌ی آن را ببیند.

سوره‌ی زلزال، آیات ۸-۶

ایستگاه فکر

اگر بخواهید نام جدیدی برای درس انتخاب کنید، چه نامی را پیشنهاد می‌کنید؟
چرا؟

با خانواده

یکی از پیام‌های قرآنی در ارتباط با موضوع درس را که در کتاب قرآن خوانده‌اید، پیدا کنید و با ترجمه‌ی آن بنویسید.



خدا جون از تو ممنونم



ای خدای خوب...!

دیروز در مراسم صبحگاه، معاون مدرسه اسم من و چهار نفر از دیگر دوستانم را خواند و اعلام کرد: «در نوبت اول، این پنج نفر از همه پیشرفت بهتری داشته‌اند.» یکی یکی از پلّه‌ها بالا رفته و جایزه گرفتیم. بچه‌ها با صدای بلند صلووات فرستادند و ما را تشویق کردند؛ چه صحنه‌ی قشنگی بود! خدای مهریان، تو به ما کمک کردی تا خیلی خوب درس بخوانیم.

ای آفریننده‌ی زیبای‌ها...!

امروز صبح وقتی وارد حیاط شدم، دیدم تعدادی از گل‌ها شکفته شده‌اند. از دیدن آنها خیلی خوشحال شدم.



حالا باغچه‌ی ما بسیار قشنگ شده و بوی گل، حیاط خانه را پر کرده است.
پدرم می‌گوید: «خیلی خوب از گل‌ها مراقبت کردیم و به موقع به آنها آب دادیم.
اگر این کار را نمی‌کردیم، باغچه خشک و خالی می‌ماند
و بوی عطر در حیاط نمی‌پیچید.»
خدای مهریان، این گل‌های رنگارنگ هدیه‌های توست.

ای صاحب همه‌ی خوبی‌ها...!

خوشه‌های گندم زیر نور خورشید مثل طلا می‌درخشند.
چقدر گندمزار زیبا و تماشایی است!
عمویم چند ماه شب و روز رحمت کشیده و تلاش کرده است؛ زمینش را شخم زده،
بدر پاشیده، آبیاری و سهمپاشی کرده است!
خدای مهریان، این خوشه‌های طلایی، هدیه‌های توست.



ای پروردگار مهریان...!

از اینکه پدر و مادری دلسوز و مهریان به من بخشیده‌ای، سپاسگزارم.
از اینکه می‌توانم کارهای خوبی انجام دهم،
به دوستانم کمک کنم و به پدرم، مادرم و دیگران احترام بگذارم،
تو را شکر می‌گوییم و می‌دانم تو همه‌ی کارهای مرا می‌بینی
و در جهان آخرت به اندازه‌ی تلاشم، به آنها پاداش می‌دهی.
من نتیجه‌ی کارهای خوبم را در آنجا می‌بینم.
همان طور که موققیتم را دیدم،
گل‌های زیبا و رنگارنگ با غچه‌ی حیاط را دیدم
و عمومیم خوش‌های طلایی رنگ گندم‌زارش را دید.



هر یک از این چهره‌ها نشان‌دهنده‌ی چه احساسی است؟ با توجه به آنها، ترجمه‌ی آیات را کامل کنید.



روز قیامت روزی است که:

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ

..... و برخی چهره‌ها،
..... هستند.

سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۲۴

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ

..... برخی چهره‌ها،
..... هستند.

سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۲۲

بررسی کنید

در مزرعه‌ی اعمالت، چیزهایی را که می‌خواهی بکاری رنگ‌آمیزی کن.

ناشکری	اذیت کردن دیگران	تبیل		احترام به همسایه	دعوای کردن	سرنژدن به خویشاوندان			
		خشم	حسادت			بداخلانقی	بدرفتاری	قرآن خواندن	امانت‌داری
مسخره کردن دیگران	صرفه‌جویی		حسادت						
شکرگزاری از نعمت‌های خدا	نالامیدی								
		احترام به معلم	صدقه دادن	خوش‌قولی	بخشنی و گذشت		زود عصباتی نشدن		احترام به پدر و مادر
بی‌نظمی				اسراف		دروغ			راستگویی
بی‌ادبی		حق دیگری را خوردن				تهمت			کمک نکردن به دیگران
			بی‌حواله	بی‌حوصلگی			صله‌ی رحم		نماز خواندن

آفرین! حال که تو این‌گونه هستی، پاداش تو کلمه‌ای است که می‌بینی!



آرزوی بزرگ من

روزها با نشاط و پر ازامید از راه می‌آیند؛
و با خاطراتی زیبا و به یادماندنی به پایان می‌رسند؛
هر راه با دوستی‌ها و محبت‌ها.

اما...

بعضی وقت‌ها، غروب با افسوس همراه می‌شود؛
به خاطرِ کارهایی که باعث اذیت و آزار دیگران شده است.
برای فرصت‌های خوبی که با کارهای بیسوده هدر رفته است،
به خاطر...

در آن هنگام من آرزو می‌کنم که این لحظه‌ها بر وند و دیگر تکرار نشوند؛
و روز به روز به نیکی‌ها و زیبایی‌های زندگی افزوده شود.



من دوست دارم خوب باشم و کارهای نیک انجام دهم؛
و همه، کارهای خوب انجام دهنند.
و می دانم که در جهان آخرت، پاداش کارهایم را خواهم گرفت،
حتّی اگر کسی آنرا ندیده باشد.
من آرزو می کنم که در جهان آخرت سر بلند باشم،
و همه سر بلند باشند.
شاد و خندان باشم،
و همه، شاد و خندان باشند.
و خدا از گفتار و کردار من راضی و خشنود باشد.

رَبَّنَا أَمَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ

پروردگارا، ما به تو ایمان آوردهیم.

ما را ببخش و رحمت خویش را نصیب ما کن؛ تو بهترین مهربانان هستی.

سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۹

